

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست . (فریدون ایل ییگی)
به سراغ من اگر می آئید / نرم و آهسته بیایید / مبدا که ترک بردارد / چینی نازک تنهائی من . (سهراب سپهری)

نشر دیگران

(گاه روزانه های دیروز ... و امروز)



فهرست موضوعی : ادب و هنر دینی سیاسی مارکسیستی ویژه نامه ها فهرست الفبائی آمده ها

دیگر "نشر" : 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17

730

نامه پرسی (ارگان کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی) ، شماره دوم ، آبان 1343

نامه پرسی

ارگان کنفدراسیون
محصلین و دانشجویان ایرانی

xalvat.com

شماره ۲ آبانماه ۱۳۴۳

بها معادل ۲۰۰ ریال

فهرست مندرجات

صفحه ۳	چند کلام در آغاز کار
صفحه ۵	حقایق درباره کشاکش و یک و شرکهای نفی حمید عنایت
صفحه ۱۷	مرغ مجسمه تیما بوشیج
صفحه ۱۸	پنج مشکل برای نوشتن حقیقت پروین اعتصامی
صفحه ۳۰	کجروان
صفحه ۳۱	در حال رشد ؟ عقب مانده ؟ عقب نگاه داشته شده ؟ بنی صدر
صفحه ۴۲	مردان ولعتوف برگردان : اصغر شیرازی

xalvat.com

چند کلام در آغاز کار

دوره جدید نامه پاری ارگان کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی با انتشار شماره حاضر آغاز میگردد. هیأت تحریریه این نامه خواهد کوشید تا به کمک معتقدان و علاقه - مندان به نهضت دانشجویی سه تنگه اساسی زیر را همواره در انتشار مجله در پیش دیده داشته باشد:

xalvat.com

نخست انتشار مرتب مجله و بر صاحب نظران پوشیده نیست که حسن نیت و حسن فداکاری اداره کنندگان این نامه که مجله دانشجویند و مانند دیگران گرفتار زندگی تحصیلی هر اندازه هم که زیاد باشد اگر کمک و مساعدت دسته جمعی دانشجویان را به همراه نداشته باشد عظیم و بی ثمر خواهد ماند. پخش منظم و گرد آوری و چو اشتراك و تگ فروشی مجله تنها ضامن انتشار مرتب آن است چه ناگفته بیداست که کنفدراسیون نه خود سرمایه دار است و نه از پشتیبان سرمایه داران برخوردار. از اینرو بر یکایک ما علاقه مندان به این راه و رسم چه نیسنده باشیم و چه خواننده فرض است که در حد امکان با مایه گذاشتن از وقت و امکانات مالی خود انتشار مرتب و منظم مجله را ممکن سازیم

دوم آنکه نامه پاری کوشا خواهد بود تا در محتوی آموخته و سازنده باشد و بدین منظور سطح را بالا و سنگین میکنیم. اما این سنگینی با "سنگینی" پاره ای از مطبوعات استعماری پاری زبان تفاوتی فاحش دارد به این معنی که همواره در نظر خواهیم داشت که "علم و ادب و دانش و معرفت را جز در راه خدمت به خلق ارجی و مقامی نشناسیم" و سر خوانندگان را با نثر سلیس ولی بی اثر و با زیبا نویسی و شیرین زبانی برای هیچ گفتن نکریم. سعی خواهد شد تا مطالب و مسائل علمی و اجتماعی همچون آثار هنری و ادبی مجله آنچنان تنظیم گردد تا اگر شاهکار ادبی از آب در نیلید دست کم ماده خاکستری مغز خواننده را بکار اندازد و دقت

xalvat.com

از آنجا که علم و ادب و دانش و معرفت را جز در راه خدمت به خلق ارجی و مقامی نمیشناسیم و نظر به این که از جندی به این طرف ماهنامه سخن از جانب کارگزاران فرهنگ استعماری به مثابه افزاری برای کسب مقام و نردبانی برای صعود در رژیم کودتا به کار افتاده است و در فاسد کردن روشنفکران و "خرید و فروش" آنان بسی شرمناک میگذرد ما شرکت کنندگان در این کنگره به عنوان پاسداران فرهنگ ملی به اتفاق آرا:

- ۱ - ماهنامه نابیده را علی رغم پاره ای خدمات فرهنگی که در بدو تأسیس انجام داده است با محتلا انجام میدهد تحریم میکنیم
- ۲ - هرگونه همکاری و کمک مستقیم یا غیر مستقیم مادی یا معنوی با این موسسه استعماری را تا زمانی که در کلیت و محتوی آن تغییر مثبتی روی نداده است معادل خیانت به آرمانهای میهنی و فرهنگ ملی اعلام میداریم

از مسوبات سومین کنگره کنفدراسیون: زانویه ۱۹۶۴

حمید عنایت

حقایق در باره کشاکش اوپک و شرکت های نفتی

مدتی است که جسته گریخته در روزنامه های ایران در باره مذاکرات "اوپک" (سازمان کشورهای های صادرکننده نفت) و شرکتهای بزرگ نفتی منتشر میشود و گاهگاه "مقامات عالییه" مملکتی نیز نظریاتی در این خصوص اظهار میدارند و از کوششهای پشت پرده خود برای احقاق حقوق از دست رفته مردم ایران نوحه ها می دهند (۱). خصوصیت عمده این مطالب و اظهارات ابهام و پیچیدگی آنهاست بنحوی که خواننده یا شنونده عادی نمیتواند از آنها هیچگونه آگاهی روشنی در باره حقایق امر و جریانات بدست آورد. به علاوه پاره ای از واقعیات آشکار در این میهم گویشها منع شده است و میشود و ناگزیر این فکر قوت مییابد که گردانندگان صحنه سیاسی ایران تعدا سعی دارند که ملت ما را از حقایق بی خبر نگه دارند و اقداماتی نیز که در پشت پرده در حال اجراء است برخلاف ادعای زمامداران در جهت مخالف منافع ملی ما صورت میگیرد. در این مقاله میکوشیم تا واقعیات مربوط به "اوپک" و مذاکرات آنرا با شرکتهای نفتی تا آنجا که منابع و مآخذ علمی مقدورمان میسازد تشریح کنیم

xalvat.com

x x x

اوپک (O.P.E.C) عنوان مختصر Organisation of petroleum Exporting Countries است. این سازمان کشورهای صادرکننده نفت است. برای توضیح بیشتر طر تشکیل این سازمان باید یادآور شویم که شرکتهای بزرگ عضو کارتل بین المللی نفت (بریتیش پترولیوم - شل - کمپانی فرانسه و پترول استاندارد ایل و انیوچری - استاندارد اویل اوکالیفرنیا - سوکونی و اکوم - تکساکو و کلف) دویار سیکار در فوریه سال ۱۹۵۹ و دیگری در اوت سال ۱۹۶۰ قیمت رسمی نفت خام را به نرخ خلیج فارس تثبیل دادند. با ایل قیمت هر بشکه نفت خام از ۲/۰۴ دلار و بار دوم از ۱/۸۸ دلار به ۱۷/۷۸ دلار کاهش یافت. این کاهشها بطبع موجب تنزل سهم کشورهای تولیدکننده نفت از منافع عملیات شرکتهای بزرگ نفتی غرب میشد و از اینرو برای جلوگیری از کاهش بیشتر نرخ نفت و مقاومت در برابر اقدامات خود سرانه کارتل بین المللی نفت "اوپک" بوجود آمد.

علل کاهش بهای نفت

در توجیه اقدام کارتل به کاهش نرخ نفت میتوان علل گوناگونی را ذکر کرد. خود کارتل مدعی است که این اقدام را برای مقابله با رقابت روز افزون صناعت نفت اتحاد شوروی بعمل آورده است. در واقع امر نیز صناعت نفت اتحاد شوروی روز بروز در دامنه فعالیت و داد و ستدهای خود میافزاید چنانچه در حال حاضر صادرات نفتی شوروی هر ساله ۱۵ تا ۲۰ درصد افزایش مییابد (۲). در سال

عادت فراموش شده دیار ما را دوباره باب سازد. اما این جهت گیری هرگز به آن معنی نیست که در نظر داریم نحوه خاصی از تفکر را تبلیغ و ترویج کنیم و بر عقاید و آراء دیگر خط بطلان کشیم و در این رهگذر هر چند که نامه پاری ارگان رسمی کنفدراسیون است و بنا بر رسم و قاعده میباید که ناشر افکار کنفدراسیون نیز باشد ولی از آنجا که ما در جستجوی حقیقتیم و در راه شناخت آن هر نوع جمود فکری و تعصب غیر علمی را مردود میشماریم این مهم را بر خوانندگان بازگو میکنیم که طبق سنت دبیرین نامه پاری هر نوشته ای که با ارزش باشد و قابل چاپ شدن در این نامه حق وجود خواهد داشت اگر چه بطور کامل مورد تأیید ما نباشد.

xalvat.com

نکته سوم اینکه ما این ادعا را داریم که با نشر نامه پاری برابر ابتذال و انحراف مطبوعات ایران قد علم کنیم و بدین ترتیب یکی از خواستههای اکید جنبش دانشجویی را که همان احیاء فرهنگ ملی و مبارزه با فرهنگ استعماری است هدف کوشش خود قرار دهیم. بعیان بیداست که فرهنگ استعماری از کتاب و روزنامه ای که چشم و گوش مردم را باز کند بیزار است اما در عوض تمام مکر و حیله اهریمنی خود را به کمک مسائل نو و کهن - از روزنامه و مجله و کتاب گرفته تا رادیو و سینما در راه تحقیر خلق بکار میبرد. امروز نسل هر نشریه ای که ارزش خواندن داشت از میهن ما بر انداخته اند و تگ سواران میدان هنر و ادبمان آنان شده اند که بساط شایه گسترده اند و با آسمان و ریسمان بافتن با فکر کردن مردم ستیزه میکنند و قلم را نقشی جز پر کردن شکشان نمی شناسند. ما به صاحبان قلمهای شکسته به نویسندگان خلق که از شدت فشار درونی و بیرونی در حال خفقانند و در تلاش نفس کشیدن به هنرمندانی که فریاد اعتراضشان را در گلو شکسته اند به آنکه دردی دارند و در لجن زار مطبوعات وطنی جانی برای بازگویی آن نمی یابند ندا میدهم که این مجله تبعیدی "را از آن خود بدانند و در آن بنویسند". صفحات این مجله تا آنجا که جاداشته باشد فریاد آنان و درد درویشان را بازتاب خواهد کرد. اما این را نیز بگوئیم که هنرمند و نویسنده خلق آن نیست که در هنگام اوج نهضت شعری سروده و یا از پشت گود سخنی در تشویق مبارزان گفته و پس از شکست جنبش در پی آب و نان خود رفته است و اگر رسماً در خدمت فرهنگ استعماری قرار نگرفته است دست کم همزیستی با استعمار راپه بهای خوش رقصی و یا سکوت خریده است. روی سخن ما با عاصیان و سرکشانی است که آتش در دل دارند و نوری در دیده و زگی راحت و پیر آب و علف فلاکت معنوی و فقر اخلاقی و انحطاط روحی جامعه ما را از یادشان نبرده است چشم امید ما بسوی ایشان است. باشد تا بعدد یکدیگر بنای جهنمی فرهنگ استعماری را در هم کوئیم و فرهنگی ملی و سالم و نورا پایه ریزیم.

هیأت تحریریه

۱۹۶۰ شمسی تقریباً همه احتیاجات ایسلند و ۹۵ درصد از احتیاجات فنلاند و قسمت معتدلی از نیازمندیهای نروژ را در این زمینه رفع کرد. به موجب گزارشی که اخیراً مقامات غربی درباره صنعت نفت شوروی منتشر کرده اند تا سال ۱۹۶۵ میزان فرآورده های نفتی شوروی احتمالاً تا حدود ۲۴۰ میلیون تن در سال خواهد رسید. رقابت روزافزون نفت شوروی با نفت غربی تنها یکی از عواملی بود که کاتل را به کاهش نرخ نفت واداشت. عوامل دیگری نیز در این اقدام موثر بودند که عبارتند از:

xalvat.com

الف - افزایش تولیدات و کشف منابع تازه نفت

در حال حاضر فرآورده های نفتی غالب ممالک مهم نفت خیز جهان در حل افزایش است و در پاره ای موارد تولید بر مصرف فزونی دارد. البته وجود این مازاد برای انحطاط پذیری صنعت نفت زیر نظر کارتل هم ضرورت و هم مفید. زیرا با گسترش جنبش ملت های مظلوم و افزایش خط - " ملی شدن " پاره ای از موسسات نفتی و قطع جریان محصولات آنها به بازارهای غربی باید همواره منابعی "امن و بی درد سر" برای روز میاد آحاد نگه داشت. و اما کشف منابع تازه نفت امروزه بر خلاف گذشته بر سطح قیمت های نفت موثر است. توضیح آنکه در عرض بیست سال گذشته پیدا شدن منابع تازه نفت موجب تنزل قیمت نفت نمیشد زیرا کشف این منابع کلاً توسط شرکتهای عده بین المللی نفتی صورت میگرفت که بر غالب بازارها مسلط بودند و به آسانی عرضه را با تقاضا " جور " میکردند و مانع از نوسانات شدید نرخها میشدند. اما عصر ما عصر توسعه شرکتهای مستقل نفتی است و شرکت مستقل - بر خلاف شرکت عده عضو کارتل - نمیتواند محصول منبع تازه ای را که کشف میکند در انبار نگهدارد تا از تنزل قیمت جلوگیری کند بلکه باید آنرا بیدرنگ به بازار ببرد و بفروش برساند تا بخشی از هزینه های هنگفتی را که متحمل شده است جبران نماید. در پاره ای از نقاط جهان قسمت قابل ملاحظه ای از منابع نو یافته نفت اکنون در دست شرکتهای مستقلی چون شرکت ژاپنی "نفت - سری" و شرکت آمریکائی "پان امریکن" و شرکت ایتالیائی "اگپ منیرا" است و این شرکتهای بعضی آنکه بر نفت دست یابند آنرا به بازار عرضه میکنند و گاه موجب تغییرات محسوس در سطح قیمت ها میشوند.

ب - تحدیدات دولت ایالات متحده آمریکا در مورد واردات نفتی

در طی سالهای دهه پس از ۱۹۵۰ آمریکا تا ده درصد از صادرات نفت خاور میانه را جذب میکرد اما در سال ۱۹۵۹ بر اثر فشارهای داخلی دولت آمریکا سهمیه خاصی در این مورد مقرر کرد بطوریکه اکنون صادرات نفتی خاور میانه به آمریکا به سه درصد تنزل کرده و البته این امر به بازار کارتل لطمه شدیدی وارد کرده است.

ج - رقابت سایر مواد سوختی با نفت

افزایش تولید زغال سنگ هم در ایالات متحده آمریکا و هم در اروپا بر قدرت رقابت زغال سنگ با نفت افزوده است. در ایالات متحده آمریکا تولید سرنه و روزانه زغال سنگ از ۶/۴۳ تن

در ۱۹۴۹ به ۱۲/۱۲ تن در سال ۱۹۵۹ بالغ شد. با پیشرفت روشهای بهره برداری از کانها و نیز کاهش هزینه حمل و نقل زغال سنگ فشار به بازار نفت شدید تر خواهد شد. در اروپا نیز وضع به همین منوال است. فرآورده زغال سنگ انگلستان بطور روزانه و سرنه از ۱/۰۴۲ تن در سال ۱۹۴۶ به ۱/۲۴۵ تن در سال ۱۹۵۵ و ۱/۳۵۲ تن در سال ۱۹۵۹ رسید. در فرانسه این ارقام به ترتیب ۱/۰۱ - ۱/۰۴۲ - ۱/۱۱۱ تن و در آلمان غربی ۱/۸۶۳ - ۱/۱۶۳ و ۱/۴۳۳ تن بوده است. و علاوه بر این افزایشها پنجمی بوده که هزینه ای اضافی ناشی از ماشین کردن (مکانیزاسیون) و بالا رفتن دستمزدها را جبران کرده است. در عین حال قیمت زغال رو به کاهش داشته است و در ایالات متحده آمریکا از ۵/۵۶ دلار از قرار هر تن آمریکائی در سال ۱۹۵۷ به ۵/۱۵ دلار در سال ۱۹۶۰ و در انگلستان از ۱۵۴ شیلینگ از قرار هر تن انگلیسی به ۹۰ شیلینگ تنزل یافته است. دو رقیب دیگر نفت عبارتند از نفت سنگ رستی (شیل اویل) و نیروی انسانی. در آمریکا نفت خاک رستی را اکنون با هزینه بسیار کم تهیه میکنند چندانکه در نواحی مجاور اقیانوس کبیر اندک اندک این نوع نفت با نفت خام بخصوص با در نظر گرفتن قیمت کنونی آن بر رقابت آغاز کرده است. تولید نیروی انسانی نیز در حال افزایش است اما چون (صرف نظر از مصارف سوق الجیشی) نیروی انسانی عمدتاً برای تهیه نیروی برق بکار میرود تاثير آن بر روی بازار زغال بیشتر محسوس است تا نفت (۳).

xalvat.com

د - خصوصیت با ونزوئلا

علاوه بر عوامل فوق که بیشتر جنبه کلی دارند يك عامل خصوصی را نیز باید در بیان علل ل به کاهش قیمت نفت ذکر کرد و آن وضع خاص صنعت نفت ونزوئلاست. در تشریح این نکته باید مدبر شوم که اقتصادیات کشور ونزوئلا تا حد غیر متناسبی متکی بر عوائد آن از منابع نفتی است این عوائد يك سوم تولید کل ملی و ۶۰ درصد کلیه درآمدهای دولت ونزوئلا را تأمین میکند و ۹۵ درصد نیازمندیهای آن کشور را در از بر میاورد (۴). در سال ۱۹۵۸ دولت ونزوئلا قانون مالیاتی جدیدی وضع کرد که بموجب آن سهم دولت را از منافع عملیات شرکتهای بزرگ نفتی در کشور از ۵۰ درصد به ۶۰ الی ۶۵ درصد افزایش داد (۵). (هشتاد درصد منابع نفتی ونزوئلا بتوسط شرکت آمریکائی استاندارد اویل او نیوجرسی و شرکت هلندی - انگلیسی شل و مانده بتوسط شرکتهای "گلف" و "سوکونی و اکیم" و شانزده شرکت کوچک دیگر بهره برداری میشود). شرکتهای نفتی مذکور بتلافی این اقدام دولت ونزوئلا در ۱۹۵۹ نرخ نفت آن کشور را از ۳/۰۵ دلار از قرار هر بشکه به ۲/۸۴ و در سال ۱۹۶۰ از ۲/۸۴ به ۲/۸۰ دلار تنزل دادند. بدنبال این اقدام بود که شرکتهای نفتی "برادر" نیز که منابع خاور میانه را در دست داشتند نرخ نفت خاور میانه را بشرحی که گذشت پائین آوردند.

عکس العمل کشورهای صادرکننده نفت

بدینسان می بینیم که عوامل گوناگون و پیچیده ای بر تصمیم شرکتهای بزرگ نفتی غرب در مورد

تقلیل قیمت نفت موثر بوده است. پاره ای از این عوامل به تضادها و کشمکشهای درون نظام سرمایه داری مربوط است و پاره ای ناشی از تحولات صنعتی در جهانست. اما اگر بخواهیم میان همه این عوامل يك عامل رابعتوان "کاتالیزر" مهمتر از دیگران بشمار آوریم و یا حداقل آنها را بهانه این تصمیم بدانیم باید همان قانون مالیاتی جدید دولت ونزوئلا را در سال ۱۹۵۸ برای افزایش سهم آن دولت از منافع نفت به ۶۰ الی ۶۵ درصد ذکر کنیم. ضمناً به تاکید این نکته حاجتی نیست که شرکتهای نفتی در پائین آوردن قیمت نفت هدفی جز تأمین منافع نهایی خود نداشته اند و اظهارات آنها در باره حفظ مصالح نفتی خاور میانه یا ونزوئلا مانند همیشه جز دروغ و تزویری سوداگران نیست.

شك نیست که کاهش قیمت نفت در درجه اول بزیان خود کشورهای نفت خیز تمام شد و در میان همه این کشورها ونزوئلا که درآمدش از محل نفت بیش از دیگرانست (نزدیکه هزار میلیون دلار در سال) (۶) و اقتصادیاتش چنانچه اشاره شد تا حد زیادی متکی بر نفت است ضررهای هنگفتی دید. وی اقدام شرکتهای نفتی علاوه بر زیانهای مالی برای کشورهای صادرکننده نفت دارای معنی و مفهوم سیاسی بود. و آن اینکه شرکتهای نفتی آماده اند تا هرگاه که منافعشان اقتضا کند بدون توجه به منافع کشورهای "میزبان" و حتی بدون مشورت با آنها قیمت نفت را پائین بیاورند. برای مقابله با این اقدام سودجویانه شرکتهای نفتی و جلوگیری از نظائر آن در آینده در سپتامبر سال ۱۹۶۰ (یعنی به دنبال دومین کاهش بهای نفت) نمایندگان کشورهای ایران - عراق - کویت - عربستان سعودی و ونزوئلا در بغداد گرد آمدند و "اوپک" را بوجود آوردند.

بر هرکس که از بصیرت سیاسی بهره مند باشد پوشیده نتواند بود که ابتکار و اندیشه تشکیل این سازمان ناگزیر از جانب کشورهای ونزوئلا و عراق ناشی شد که سیاستی بالانسبه مستقل در برابر کارل نفت داشتند و دولتهای مثل ایران و کویت و عربستان سعودی با توجه به پیوندهای متعدد دینا با گروه بندیهای سیاسی باختری صرفاً به فشار کیفیات از آنان دنبال روی کردند. دولت هریک از کشورهای نفت خیز خاور میانه پس از تحمل زیانهای ناشی از کاهش بهای نفت در صورتیکه با تشکیل چنین سازمانی عکس العملی در برابر شرکتهای نفتی نشان نمیداد اگر از طرف افکار عمومی مملکت خود به خیانت متهم نمیشد دست کم در برابر محافل سیاسی و اقتصادی آگاه جهان به سفه مالی منسوب میگردد. اما همین دوگانگی و اختلاف در ماهیت سیاسی کشورهای بنیادگذار "اوپک" چنانچه شرح خواهیم داد مایه ناکامیهای بعدی آن شد. نکته درخور توجه آنست که کاهش قیمت نفت خام که در درجه اول مایه کاهش درآمد کشورهای دارنده نفت شد بر سود شرکتهای نفتی ایداً تأثیری نگذاشت. آمارهایی که در دست است نشان میدهد که درآمد پاره ای از این شرکتها حتی در دوره پس از کاهش بهای نفت بر اثر يك سلسله عوامل از جمله صرفه جویی در هزینه تولید و بالا بردن میزان تولید افزایش یافته است. در ششماهه اول سال ۱۹۶۲ درآمد خالص شرکت نفت انگلیس (بریتیش پترولیوم) ۱: ۲۶/۳ میلیون لیره به ۲: ۲۱/۷ میلیون لیره و درآمد شرکت رویال داچ شل از ۸۶/۷ میلیون لیره

به ۳: ۹۶/۵ میلیون لیره بالغ گشت. درآمد شرکت "ستاندارد اویل اوپوچرزی" با ۴۰/۱۰ درصد افزایش به ۴: ۴۲۵ میلیون دلار رسید. درباره "ستاندارد اویل اوکالیفرنیا" و "تکساکو" و "سوکونی موبیل" نیز وضع کم و بیش به همین منوال بود (۷).

xalvat.com

x x x x

پس از تشکیل "اوپک" کشورهای قطر و اندونزی و لیبی نیز به عضویت آن درآمدند و بدینگونه "اوپک" به سازمان نماینده کشورهای تولید کننده ۹۰ درصد صادرات نفت جهان تبدیل شد. اعلام گردید که هدف این سازمان علاوه بر پژوهش و تبادل آگاهی در مسائل نفتی توحید روش کشورهای نفت خیز در برابر شرکت های بین المللی بازگرداندن بهای نفت به میزان بیش از کاهش های اخیر و تأمین تعهد شرکتهای بشورت با اعضای "اوپک" بیش از اقدام به تقلیل مجدد آن است. "اوپک" دو جلسه به ترتیب در کاراکاس (پایتخت ونزوئلا) و تهران در ژانویه و اکتبر ۱۹۶۱ تشکیل داد. در این جلسات دو طرز فکر مختلف از طرف اعضا اظهار شد: یکی آنکه بهای نفت را باید بهر نحو که ممکنست ثابت نگه داشت و اینکه این امر به تسلط رنسیان بر بعضی از بازارها منجر گردد. دوم آنکه برای تحدید تولیدات نفتی و تثبیت بهای نفت باید نوعی "جیره بندی بین المللی" برقرار کرد اما ظاهراً هیچک از این دو نظر در جلسات اوپک بر دیگری غالب نیامد. جلسه چهارم "اوپک" در قرآن واقع در ژنو در ژوئن ۱۹۶۲ تشکیل شد و در طی آن تعدادی قطعنامه به تصویب رسید که مهمترین آنها از دولتهای مالک صادر کننده نفت میخواست تا درباره موضوع بیدرنگ با شرکتهای نفتی وارد مذاکره شود:

- ۱- تسخیر تقلیل های بی دریی بهای نفت و اعاده آن به میزان بیش از ۱۹۶۰
 - ۲- "منظور کردن بهره مالکانه در اقلام هزینه های شرکتها بهوض کسر کردن آن از بدیهی ما - لیاقت آنها بدولت های مالک نفت" یا عبارت ساده پرداخت بهره مالکانه بعنوان مبلغی علاوه بر ۵۰ درصد سهم کشور دارنده نفت.
- سایر مصوبات قطعنامه ها از قبیل معافیت شرکتهای صادر کننده از پرداخت بخشی از هزینه های بازاریابی شرکتها در قیاس با این دو فقره چندان حائز اهمیت نبود. در باره فقره اول یعنی کاهش قیمتها بحث کردیم و در اینجا لازمت در باره فقره دوم یعنی موضوع بهره مالکانه توضیح مختصری بدهیم. بموجب ماده ۲۲ قرارداد کنونی ایران با کنسرسیوم نفت حق امتیاز یا بهره مالکانه ای که شرکتهای نفتی به دولت ایران میپردازند عبارتست از "دوازده و نیم درصد قیمت اعلان شده" کل مقادیر نفتی که این شرکتها از ایران بدست میآورند. این حق امتیاز تا کنون جزئی از مالیات شرکتها به دولت ایران محسوب میشده است. بدین معنی که شرکتها نخست حق امتیاز را پرداخته اند و سپس آنها را از محل سهم ایران از ۵۰ درصد منافع کسر کرده اند. و این ترتیب در روابط شرکت های نفتی با سایر کشورهای نفت خیز نیز معمول بوده است.

برای آنکه مطلب را روشن تر سازیم چنین فرض کنیم حق امتیاز یا بهره مالکانه ای که باید بیک کشور نفت خیز تعلق گیرد بیست میلیون لیره و کل مبلغ منافع که باید بر اساس اصل ۵۰-۵۰ میان شرکتهای نفتی و کشور نفت خیز تقسیم شود صد هفتاد میلیون لیره باشد در این صورت شرکتهای نخست آن ۲۰ میلیون لیره را بعنوان حق امتیاز پرداخته اند و سی و هفتاد و یک میلیون لیره نصف ۱۴۰ میلیون لیره یعنی ۷۰ میلیون لیره را بپردازند باین دلیل که بیست میلیون لیره قبل پرداخته اند فقط ۵۰ میلیون لیره بکشوردارنده نفت داده اند آنچه "اوک" در قطعه نامه های خود خواسته است آنست که آن مبلغ بیست میلیون لیره از منافع یعنی ۱۴۰ میلیون لیره کسر شود تا ۱۲۰ میلیون لیره بعنوان منافع باقی بماند و بصرط طرف ۶۰ میلیون لیره برسد آنگاه بهره مالکانه یعنی بیست میلیون لیره نیز برحق کشور نفت خیز افزوده شود بطوریکه کل مبلغی که در این مثال کشور دارنده نفت دریافت میکند هشتاد میلیون لیره باشد و حال آنکه مطابق ترتیب کنونی بیش از هفتاد میلیون لیره باید آن نمیشد.

بدینگونه آشکار میشود که ترتیب کنونی چنینکه شعبده بازی مالی بمنفع شرکتهای نفتی نیست و باید از آن ماله جیان و مقصدان و کارشناسان دولت طیه ایران که در عقد قرارداد "کنسرسیوم" دست داشته اند پرسید که چگونه چنین فریب و تیرنگی را در کار شرکتهای نفتی روا داشته اند و در اینکار چه به بی خبری متعذر شوند و چه به فشار کیفیات و اوضاع در هر حال در پیشگاه افکار عمومی مردم ایران محکومند.

حتی در قرارداد های چون قرارداد ۱۹۳۳ حساب حق امتیاز یا بهره مالکانه از منافع جدا بود و هر یک بدون احتساب دیگری پرداخته میشد و حال آنکه اکنون شرکتهای حق امتیاز را بعنوان "پیش پرداخت" خود بدولت ایران از بابت منافع حساب میکنند مطابق یک محاسبه ساده در صورتیکه شرکتهای مساله حق امتیاز را از موضوع منافع تفکیک کنند یا بحیثیت دیگر آنطور که یک ترتیب شرافتمندانه "اجاره نشینی" اقتضا میکند مال الاجاره را جدا از منافع بشمارند که از مورد اجاره عاید موجرمیشود میمانی که دولت ایران از بابت عملیات شرکتهای دریافت میکند تا هشت درصد افزایش خواهد یافت آنطور که مقامات "اوک" میگویند چنین ترتیبی باعث آن میشود که بهره مالکانه یا حق امتیاز از ۱۲ درصد به بیست درصد برسد.

در قطعه نامه کنفرانس اوک در ژنوا در ژوئن ۱۹۶۲ اشاره شده بود که در صورتیکه مذاکرات اوک با شرکتهای نفتی در باره مسائل فوق الذکر (کاهش قیمت نفت - تقلیل حق امتیاز از منافع و غیره) به نتیجه مطلوب نرسد اعضای اوک مجدداً با یکدیگر مشورت خواهند کرد و "اقدامات مقتضی بحمل خواهند آورد". این اشاره تهدید آمیز در قطعه نامه که بدون شک حاصل اصرار و فشار کشورهای مستقل درون این سازمان بود شاید پاره ای از محافل را بشیوه کار و آینده آن خوشبین ساخت و این امید را پدید آورد که دولتهای عضو "اوک" قطع نظر از سنگی های سیاسی خود دست کم به این واقعیت ساده پی بیاورند که در جهان امروز کشورهای کوچک قدرت و امکان ایستادگی در برابر سیاست سودجویی و زورگویی سوداگران غربی را در حیطه قدرت خویش ندارند اما از کشورهای کپیروی کوکروانه

از غرب را در عرصه سیاست جهانی پیشه خود ساخته اند و اکثریت اعضای اوک لااقل در سال ۱۹۶۲ تشکیل میدادند - از لیبی که تا پیش از تصمیم اخیر پارلمان آن پایگاه نظامی انگلستان و آمریکا در شمال آفریقا بود از قطر که امر دفاعی و سیاست خارجی اش درست زیر نظر انگلستان است از عربستان سعودی از کویت که با وجود نزدیکی با ایران و سایر کشورهای عربی بیش از هفتاد درصد مواد مورد نیاز خود را از کشورهای غربی (بهره انگلستان و آمریکا) وارد میکند (۸) از ایران که مستغنی از توصیف است چگونه اتخاذ چنین روش استواری در برابر شرکتهای نفتی امکان داشت؟ چون مطابق اساسنامه اتفاق آراء شرط اخذ هرگونه تصمیمی است باقی کشورهای عضو اوک یعنی عراق و اندونزی و ونزوئلا از آنرو که در برابر اینگونه کشورهای وابسته به غرب در اقلیت بود ندرکاری از پیش نمیتوانستند برد مضاف به اینکه عراق از سال ۱۹۶۱ بدتی بعنوان اعتراض به پذیرفته شدن کویت "اوک" را تحریم کرده بود و در جلسات آن شرکت نمیکرد. انتخاب آقای فواد روحانی عضو اعلی رتبه شرکت ملی نفت ایران به مقام نخستین دبیر کل اوک بخوبی نمودار تسلط کشورهای نوع اول در داخل این سازمان بود. "تا بهر مالی" لندن در روز هشتم فوریه سال ۱۹۶۱ نوشت:

"آقای فواد روحانی را عموماً یک عامل معتدل در سیاستهای نفتی خاور میانه به حساب میآورند. این احساس حاصل شده است که شرکتهای نفتی پس از آخرین انتصاب ایشان (به مقام دبیر کلی اوک) نفسی براحث کشیده اند." (۹)

در چنین وضعی کاملاً روشن بود که شرکتهای نفتی از آخرین قطعه نامه تهدید آمیز اوک کوچکترین بییی بدل راه نمیدهند. در واقع شرکتهای از همان لحظه اول چه به کنایه و چه به تصریح روشن ساختند که اصولاً سازمانی بنام "اوک" را برسمیت نمی شناسند و اگر هم آقای روحانی را برای مذاکره نزد خود میپذیرفتند او را به عنوان صاحب منصب شرکت ملی نفت ایران میشناختند و نه مامور اوک. مذاکرات آقای روحانی و شرکتهای نفتی در باره خواسته های سه گانه به شکست انجامید شرکتهای نفتی در خواست اصلی اوک یعنی اعاده قیمتها به سطح پیش از سال ۱۹۶۰ و پرداخت بهره مالکانه یا حق امتیاز را به عنوان مبلغی علاوه بر پنجاه درصد منافع بکلی رد کردند و فقط خواست غیر مهم سوم آنها در باره تغییر هزینه بازاریابی به نفع کشورهای تولید کننده پذیرفتند در عین حال شرکتهای نفتی کوشیدند تا با سازشها و گدشتهای مختصر و جداگانه با پاره ای از اعضای اوک که روشی "دو ستانه" در برابر آنها داشتند موقع اوک را به عنوان یک سازمان دسته جمعی تضعیف کنند. اقلیت اعضای اوک پس از آگاهی از عکس العمل منفی شرکتهای نفتی در برابر اکثر قطعه نامه های صوب کنفرانس ژنو خواهان اتخاذ روش شدید تری در قبال شرکتهای شدند و در محیط ناراضی و عصبانیتی که در محافل آگاه غالب کشورهای نفت خیز علیه شرکتهای بوجود آمده بود موقتاً چنین بنظر رسید که نظریات اقلیت در داخل هیات مدیره پیروز شده است. در آستانه کنفرانس بعدی اوک در ریاض که قرار بود روش اوک را در برابر شرکتهای بطور قاطع معین سازد اعلام شد که

"اقدامات تلافی جویانه" کشورهای نفت خیز در شرف اجراست (۱۰) اما نیرنگ نفاق افکنان شرکتهای نفتی که میکوشیدند تا پارامی از اعضای اوک را بطور خصوصی راضی کنند کار خود را کرد. شرکتهای در اواخر سال ۱۹۶۳ به آقای روحانی در مقام نماینده دولت ایران و نه دبیر کل اوک و نیز به دولت عربستان سعودی پیشنهاداتی در باره افزایش بهره مالکانه ارائه کردند و این کشورها به بهانه آنکه وقت بیشتری برای مطالعه پیشنهاد شرکتها داشته باشند خواهان تعویق کنفرانس ریاض شدند. تا لحظه ای که این سطور نوشته میشد از کم و کیف این پیشنهاد لایق به دولت ایران اطلاع دقیقی نداریم. خود شرکتها که حالشان معلوم است. دولت ایران نیز حتماً به این دلیل که مسائل مربوط به نفت را مافوق قوه فهم و ادراک مردم ایران میدانند از افشای جزئیات این پیشنهاد خودداری کرده است اما اینبار ظاهراً عقل و شعور خود اولیای امر نیز برای درک مسائل نفتی قد نمیداد چون آقای علم نخست وزیر سابق در شب ۱۶ آبانماه (برابر با هفدهم نوامبر ۱۹۶۳) طی صحابه ای اعلام کرد: "پیشنهاد های کمپانیهای نفتی به ایران در مورد بهره مالکانه به اندازه کافی روشن نیست" (۱۱). ولی هیچکس ندانست که اصل این پیشنهادها چه بوده است. اظهار نظر روزنامه اطلاعات نیز به دنبال گفته آقای علم گریه از کار نمیشد و درست نمونه آگاهیهای "روشن" و "دقیق" بود که این روزنامه معمولاً در زمینه مسائل نفتی در اختیار خوانندگان خود میگذارد:

"بدین طریق نخست وزیر این نظر را که بوسیله مقامات کاملاً مطلع در روزنامه" اطلاعات اظهار شده بود تأیید کرد که نظرات کمپانیهای نفت ایران و سایر "کشورهای عضو اوک را راضی نمیکند".

اما کافی است که به شماره های روزنامه اطلاعات مورخ ۲۲ آبانماه - ۲۷ آبانماه - ۱۴ آذرماه و ۱۶ آذرماه ۱۳۴۲ نظر افکنید و ببینید که این "مقامات مطلع" چگونه مطالبی را که حتی به عقل نخست وزیر کشور هم "به اندازه کافی روشن" نمیباشد در چند سطر در حد اعلای اختصار و ابهام برای خوانندگان خود گزارش میدهند.

xalvat.com

بهر حال ایران و عربستان سعودی یعنی تنها دو کشور عضو اوک که شرکتهای نفتی با آنها وارد مذاکره شده بودند به عنوان استمهال برای مطالعه پیشنهاد های شرکتها تشکیل کنفرانس ریاض را به تأخیر انداختند. روزنامه "تامز" لندن در این باره در روز بیستم نوامبر ۱۹۶۳ انوش:

"اعضای اوک موافقت کرده اند که کنفرانس ریاض را که بنابر روز شنبه آینده"

"تشکیل شود به تعویق بیندازند. این تعویق برای آنست که ایران و عربستان سعودی وقت کافی برای مطالعه پیشنهاد های شرکتها یعنی نفتی را در باره پرتا "حق الامتیاز (بهره مالکانه) داشته باشند... در تهران نظر اینست که پیش از توسل به اقدامات شدید تلافی جویانه همه امکانات مذاکره مورد استفا"

xalvat.com

قرار گیرد.

بدینگونه ایران و عربستان سعودی در مقام "ترومان" اوک نه همان مانع هرگونه اقدام قاطعی در راه اجرای تصمیمات آن بودند بلکه از پیشرفت کارهای عادی و اداری اوک نیز جلوگیری میکردند. سرانجام پس از یکماه تعویق در برگزاری کنفرانس ریاض معلوم شد که پیشنهاد شرکتها چندان مفتضحانه است که حتی ایران و عربستان سعودی نیز جرات قبول آنرا ندارند. در حالیکه حاصل قطعنامه های اوک در سال ۱۹۶۲ این بود که درآمد کشورهای عضو از بابت هر بشکه نفت بیدرنگ ۵/۵ سنت بیشتر شود شرکتهای نفتی ضمن پیشنهاد خود اعلام کرده بودند که حاضر نیستند چیزی بیشتر از ۳/۵ سنت بپردازند (۱۲). بعلاوه اصل درخواست اوک به سه چهارم سنت بیشتر یا کمتر ارتباط نداشت بلکه مشعر بر این بود که اساس معین و روشنی برای پرداخت حق الامتیاز اتخاذ شود. معلوم شد که عیب پیشنهاد شرکتها بر خلاف نظر آقای علم تنها تاریکشان نیست. کنفرانس ریاض با آنکه بدین ترتیب با یکماه تأخیر ناموجه و پس از شنیدن جواب رد شرکتها برگزار میشد و با آنکه مطابق قطعنامه سال ۱۹۶۲ از آن توقع میرفت که اینبار "اقدامات مقتضی" برای دفاع از حقوق اعضای خود بعمل آید باز از هرگونه اقدام قاطعی پرهیز نمود و مجدداً یک هیأت سه نفری را مامور مذاکره با شرکتها کرد اما به آسانی میتوان حدس زد که کنفرانس ریاض اینبار در محیطی ناراحت تر از کنفرانسهای پیشین برگزار شد و نمایندگان کشورهای مستقل ناخرسندی دول متبوع خود را از شیوه کارسازان آشکارتر ساختند. بیپرده نبود که برخلاف پیشگویی روزنامه اطلاعات که تعدید مقام دبیرکل آقای نواد روحانی را بعزلت صلاحیت و تبحر او مسلم میدانست (۱۳) دکتر عبدالرحمن البسواف نماینده عراق به سمت دبیرکل جدید اوک انتخاب شد. با توجه به این نکته که دولت عراق روشی مستقل تر از ایران در برابر شرکتهای نفتی دارد شک نیست که این انتخاب میتواند نمودار آغاز تغییراتی در روشها و روابط اوک با شرکتهای نفتی باشد.

هیأت سه نفری مامور کنفرانس ریاض نیز پس از مدتی مذاکره به نتیجه ای نرسید و دکتر بزاز در روز بیست و نهم اعلام کرد که شرکتهای نفتی از پیشنهاد های قبلی بهیچوجه انصراف حاصل نکرده اند و آن پیشنهادات نیز از نظر اوک مردود است. شورای وزیران هشت کشور عضو اوک در اوایل ماه آوریل در ژنو تشکیل جلسه داد و پس از مطالعه گزارش هیأت سه نفری اعلام کرد که مذاکرات اوک با شرکتها تا کنون رضایتبخش نبوده است. قرار شد که کنفرانس آینده اوک روز ششم ژوئیه در ژنو تشکیل شود. اما ظاهراً اعضای اوک هنوز بر سر این ساله اساسی تصمیم نگرفته بودند که در برابر روش سرسختانه شرکتها چه سیاستی باید در پیش گیرند. جالب است که پس از چهار سال مذاکره بیپرده در حالیکه شرکتها حتی موجودیت اوک را برسمیت نمیشناختند باز ایران و عربستان سعودی اعلام میکردند که "طرفدار اعتدال" اند (۱۴).

عراق بر عکس خواهان اتخاذ سیاست شدیدتری در برابر شرکتها بود (۱۵).

پیش از تشکیل جلسه اهک در ژنو شرکتهای نفتی ضمن پیشنهاد تازه ای حاضر شدند که سهم کشورهای دارنده نفت را از محل هر بشکه از ۳/۵ سنت (که قبلا خود پیشنهاد کرده بودند) به ۴/۵ سنت افزایش دهند. ششمین کنفرانس اهک در طی جلسه خود در ژنو در اواسط ماه ژوئیه سال جاری ضمن قطعنامه ای که با یکماه تأخیر منتشر شد این پیشنهاد تازه شرکتها را "منای مناسبی برای اجرای خواستههای اهک" اعلام داشت و دوباره قرار شد که اعضای اهک برای "رسیدن به راه حل قطعی" با شرکتهای نفتی وارد مذاکره شود. از یاد نبریم که خواست قبلی اهک آن بود که درآمد کشورها از محل هر بشکه نفت ۵/۵ افزایش یابد و این افزایش نیز فوری باشد و حال آنکه شرکتها در پیشنهاد تازه خود علاوه بر آنکه ۴/۵ سنت را حد اعلامی گذشت خود اعلام داشته اند افزایش آنرا بر درآمد کنونی کشورهای نفتی فقط بطور تدریجی پذیرفته اند و انگیزه تحقق این پیشنهاد را نیز مشروط بر آن دانسته اند که اعضای اهک از خواست دیگر خود یعنی بازگرداندن بهای نفت خام به میزان پیش از اوت ۱۹۶۰ صرف نظر کنند. پیداست که قبول چنین شرطی از جانب اهک به معنای نفی علت وجودی آن است. بدین سبب در قطعنامه اهک توصیه شده است که اعضای آن برای جرح و تعدیل "پیشنهاد شرکتها با آنها به گفتگو بپردازند و پیش از روز چهاردهم سپتامبر نتایج مذاکرات خود را به کنفرانس بعدی اهک که در همان حدود تشکیل میشود اطلاع دهند. در صورتیکه مسائل متنازعیه در این مدت فیصله نیابد دبیرکل اهک اعضاء را به تشکیل جلسه خاصی برای رسیدگی اوضاع و توصیه اقدامات لازم به منظور وصول به "راه حل نهایی" فرا خواهد خواند.

نتیجه

بدینسان دیده میشود که "اهک" اکنون چهار سال تمام است که متناوبا با

شرکتهای نفتی مشغول گفتگوست و هنوز به اجرای خواستههای مندرج در قطعنامه اعضای خود در ژوئن ۱۹۶۲ کامیاب نشده است. در این مدت اهک پیش از شروع هر دوره تازه مذاکرات تهدید کرده است که در صورتیکه شرکتهای نفتی با خواستههایش موافقت نکنند به "اقدامات قطعی" علیه آنها دست خواهد زد. اما هر بار مذاکراتی نتیجه به پایان رسیده و از این اقدامات قطعی خبری نشده و این امر به تدریج از اعتبار و حیثیت اهک هم نزد ملل کشورهای عضو آن و هم در نظر شرکتهای نفتی کاسته است. ناتوانی اهک از اتخاذ یک روش قاطع در برابر شرکتها در وهله اول معلول ترکیب متناقض و ناساز خود این سازمان است که از یک طرف کشورهای مستقل یا بالنسبه مستقل و از طرف دیگر ممالکی دست نشانده و وابسته به سیاست غرب را در بر میگیرد. از این گذشته اختلافاتی نیز از دیدگاه اقتصادی در اوضاع و کیفیات صنایع نفت کشورهای عضو اهک موجود است که این تناقض و ناسازی را تشدید میکند. مثلا

تولید نفت در کشورهای خاور میانه به علت عقب ماندگی و تهیدستی ملل این کشورها بسیار ارزانتر از کشوری مانند ونزوئلاست که جامعه ای پیشرفته تر دارد. در سالهای اخیر هزینه تولید یک بشکه نفت خام در کشورهای خاور میانه از بیست سنت تجاوز نکرده و حال آنکه در ونزوئلا بالغ بر هشتاد سنت بوده است (۱۵). بحال به دولت ونزوئلا دائما مردم کشور خویش را از تحولات صنعت نفت جهان آگاه میسازد و حال آنکه در کشورهای خاور میانه افکار عمومی غالبا از مذاکرات و بند و بست هائی که بر سر مسائل نفتی صورت میگیرد مانند امر دیگر بیخبر است. در سپتامبر سال گذشته دکتر "پرز آلفونزو" وزیر نفت ونزوئلا طی مقاله ای در خبرنگاریه وزارتخانه خود بر دول کشورهای خاور میانه سخت تاخت که هیچگونه سیاست تولیدی خاصی را در صنایع نفت خود تعقیب نمیکند و دست شرکتهای نفتی را در بالا بردن میزان تولید نفت باز گذاشته اند. با توجه به اینکه نفت به اصطلاح اقتصادی سرمایه ای "تلف شونده" است و هرچه تولید آن افزایش یابد از منابع آن کاسته میشود و به ویژه با در نظر گرفتن اینکه شرکتهای نفتی از بابت اینکه "ارزش ذاتی" چنین ماده ای که هر روزه از موجودی منابع شناخته شده آن در جهان کاسته میشود غرامتی به کشورهای دارنده نفت نمیدارند ایراد دکتر پرز درست و بجاست. دکتر پرز در مقاله خود پیشنهاد میکند که کشورهای خاور میانه بهتر است بجای آنکه به افزایش درآمد خود از محل افزایش بیرون ازانند تولید قانع باشند در راه بالا بردن سهم خود از منافع عملیات شرکتها بکوشند (۱۶). اما تنها هنگامیکه اکثریت کشورهای خاور میانه و اکثریت اعضای اهک از مقابله با شرکتها بینانگند امید به قبول چنین پیشنهاد یا پیشنهاد دیگری که از منافع شرکتها بکاهد بیهوده است.

در حال حاضر سخن از پیوستن الجزائر به اهک میرود. این امر بیگمان جبهه کشور های مستقل را در درون اهک نیرومند خواهد ساخت. در عین حال تاریخچه اهک نشان میدهد که شرکتهای نفتی تا زمانی که بر بخش بیشتری از بازار نفت جهان تسلط مطلق دارند بنا به حمایت خود از هیچگونه عملی برای تأمین منافع طویل المدت خویش روگردان نیستند. آنها از اقداماتی نظیر کاهش بهای نفت برای ایراد فشار به کشورهای دارنده نفت استفاده میکنند. در آخرین پیشنهادی که در اوائل ماه آوریل از طرف شرکتها دائر بر افزایش درآمد خالص کشورهای دارنده نفت به میزان ۵/۵ اسنت از قرار هر بشکه به این کشورها داده شد این شرط مستتر بود که دول "میزبان باید تعهدات موجود خود را محترم دارند (۱۷). و انگیزه تا زمانیکه زندگی اقتصادی اکثر کشورهای عضو اهک وابسته به کشورهای بزرگ سرمایه دار است اصرار و ایستادگی فقط بر سر مساله افزایش درآمد به طور مجرد و منتزع از سایر مسائل اقتصادی و سیاسی و خواستههای ملل این کشورها نشانه گیر از واقعیت است زیرا همانگونه که حتی روزنامه اطلاعات اعتراف کرده است:

"غرب با افزایش قیمت صنوعات خود و متقابلا با ثابت نگه داشتن و حتی در بعضی موارد با تقلیل قیمت نفت خام قدرت مالی کشورهای صاحب نفت را

- ۱۵ - کتاب فوق الذکر عیسوی و یگانه - صفحه ۹۱
- ۱۶ - "تایمز مالی" هژدهم سپتامبر ۱۹۶۳
- ۱۷ - "تایمز مالی" - ۱۱ آوریل ۱۹۶۴
- ۱۸ - اطلاعات هوایی - ۱۹ بهمن ۱۳۴۲
- ۱۹ - "پایین آورده است" اگر هم کشورهای صاحب نفت در سال چند میلیون لاری اضافه درآمد بدست آورند آنها از راه خرید محصولات گرانتر دوباره تحویل کشور های غریب میکنند" در نتیجه درآمد اضافی بدین اینکه نقشی در امور عمرانی و تولیدی این کشورها داشته باشد مجدداً توسط کشورهای غرب جذب میشود" (۱۸)

ماه اوت ۱۹۶۴

x x x x x

xalvat.com

حواشی:

- ۱ - اطلاعات هوایی - ششم بهمن ۱۳۴۲ - نطق آقای اسدالله علم نخست وزیر سابق در باره سالروز ششم بهمن
- ۲ - نگاه کنید به کتاب "اقتصادیات نفت خاور میانه" نوشته عیسوی و یگانه - چاپ لندن - مشخصات انگلیسی کتاب: ISSAWI and YEGANEH, *Economics of Middle East Oil*, Faber, 1962, pp 163_165
- ۳ - همان کتاب صفحه ۱۶۲
- ۴ - نگاه کنید به کتاب: EDMUND LIEUWEN, *Venezuela*, Oxford University Press, 1961, p 112 Et. Seq.
- ۵ - روزنامه تایمز مالی (لندن) - ۲۳ سامبر ۱۹۵۸
- ۶ - تایمز مالی - اول ژوئیه ۱۹۶۳
- ۷ - تایمز مالی - چهارم اکتبر ۱۹۶۲
- ۸ - در باره همه واقعیات "رسمی" در مورد خاور میانه از این کتاب استفاده کرده ایم: *The Middle east*, Europa Publications LTD, London, pp 554
- ۹ - همچنین نگاه کنید به روزنامه تایمز - لندن - شماره شانزده نمبره ۱۹۶۱ که نوشته بود: "هرگونه بیبی را در این باره که ایک شتابزده روش افراط آمیزی را متکی بر تهدید شرکت های نفتی پیش خواهد گرفت میتوان کنار گذاشت"
- ۱۰ - تایمز - لندن - ۱۱ اکتبر ۱۹۶۳
- ۱۱ - اطلاعات هوایی - ۲۷ آبانماه ۱۳۴۲
- ۱۲ - "تایمز مالی" - ۱۱ آوریل ۱۹۶۴
- ۱۳ - اطلاعات هوایی - ۲۷ آبانماه ۱۳۴۲
- ۱۴ - "تایمز" - ۱۰ آوریل ۱۹۶۴
- ۱۵ - "تایمز مالی" - ۱۱ آوریل ۱۹۶۴

مرغ مجسمه

xalvat.com

مرغی نشسته بر سر بام سرای ما
مرغی دگر نهفته بر وی درخت کاج
میخواند این به شوری گوش برای ما
خاموشی ای است آن یک - دودی بروی عاج

نه چشمها گشاده از او بال از او نه و
سر تا به پای خشکی باجای بی تکان
منقارهایش آتش پره های او طسلا
شکل از مجسمه به نظر مینماید آن

وین مرغ دیگر آنکه همه کارش خواندن است
از پای تا به سر همه میلرزد او به تن
نه رنجش به سایه آن کاج ماندن است
نه طاقش به رستن از آن جای دل شکن
لیکن بر آن دو چون بری آرامتر نگاه
خواننده مرده ایست نه چیز دگر جز این
مرغی که مینماید خشکی به جایگاه
سر زنده ایست با کشش زندگی قرین

مرغی نشسته بر سر بام سرای ما
میهم حکایت عجیبی ساز میدهد
از ما برسته ایست ولی در هوای ما
بر ما در این حکایت آواز میدهد *

نیما یوشیج - ۱۳۱۸

پنج مشگل برای نوشتن حقیقت

پرتول برشت نمایشنامه‌نویس و شاعر ونوسنده و مبارز ضد فاشیست آلمانی را همه هنردستان ما قاعدتاً باید بشناسند. اگر هم نمی‌شناسند در اینجا ما می‌توانیم او را و همه آثار هنری‌اش را در چند خط معرفی کنیم. نوشتن يك بيوگرافی خلاصه مشتمل بر تاریخ تولد و سال وفات و فهرست نوشته‌های او و ۰۰۰۰ هم بی‌مورد است. چه این کار — که متأسفانه بسیاری از محققان کشور ما از زور ناچاری آنرا باب کرده‌اند — به هیچوجه برشت را به خواننده نمی‌شناساند. پس معرفی نویسنده را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم و در اینجا یکی از نوشته‌های بسیار مشهور او را که به سال ۱۹۳۴ (بحبوجه قدرت نازیسم در آلمان) منتشر شده است عیناً ترجمه می‌کنیم. هرچند می‌توان با معتقدات فلسفی و اصول عقیدتی برشت در این مقاله موافق نبود اما نمیتوان منکر ارزش بسیار آن در راهنمائی نویسنده ای که برای مردم می‌نویسد شد.

امروز نویسنده ای که می‌خواهد با دروغ و نادانی بجنگد و حقیقت را بگوید باید دست کم با پنج مشکل دست و پنجه نرم کند. لازمست که اوجرات گفتن حقیقت را داشته باشد در حالی که در همه جا آن را خفه می‌کنند و فهم باز شناختن آن را در حالی که در همه جا پنهانش می‌سازند و هنس آماده به کار ساختنش را چون يك سلاح و قوه تمیزگانی برای برگزیدن کسانی را که این سلاح در دستش مفید و موثر افتد و بالاخره مکرگانی برای پخش آن را بین آن کسان. برای آنانکه تحت سلطه فاشیسم چیز می‌نویسند اینها مشکلاتی عظیم اند. این دشواریها همچنین برای آنانکه رانده شده اند یا فرار کرده اند و حتی برای کسانی که در نظام بیروانی آزاد چیز می‌نویسند نیز موجود است.

۱ — جرات گفتن حقیقت

روشن است که نویسنده باید حقیقت را بگوید یعنی نه آنرا خفه کند و نه سکوت گذارد و چیزی ننویسد که خلاف آن باشد. باید نه برابر توانایان سجده کند و نه ناتوانان را فریب دهد. طبیعتاً سر فرود نیامردن برابر توانایان بس مشکل است و فریب دادن ناتوانان بس سودمورد پند مالکان واقع شدن در حکم چشم پوشی از هر نوع مالکیت است. از مزد کار چشم پوشیدن گاهی صرف نظر کردن نگار است و شهرت بین توانایان را پس زدن غالباً در حکم چشم پوشی از هر نوع شهرت است و این شهادت می‌خواهد. دورانهای حذاعلی اختناق به طور کلی دورانهای هستند که در آنها بسیار سخن از مضمونهای بزرگ و شریف میرود. در چنین زمانهایی — در حالی که باسر

و صدای زیاد روح فداکاری را می‌ستایند. — سخن گفتن از مضمونهای پست و ناچیز چون خوراک و مسکن کارگران شهادت می‌خواهد. هنگامی که دهقانان را سراپا غرق افتخار میکنند سخن گفتن از مائشهای زراعتی و طوفه ارزان قیمت که کاری را که آن چنان می‌ستایند سبک سازد شجاعت می‌خواهد هنگامی که همه بلندگوها عریه می‌کشند که نادان بهتر از داناست بر سرش اینک بهتر برای کی؟ شجاعانه است. هنگامی که از نژادهای برتر و نژادهای پست تر سخن می‌گویند شجاعانه است که سوال شود مگر گرسنگی و جهل و جنگ زشتیهای ناگوار نمی‌آیند؟

همچنین برای گفتن حقیقت در باره خوشتن — در باره شکست خوردگانی که هستیم — شهادت لازمست. بسیاری از ستدیدگان نیروی شناسائی اشتباههای خود را از دست می‌دهند و ستم به نظرشان چون بی انصافی دهشتناکی میرسد. ستگران چون بد سرشت اند ستم میکنند و آنان — ستدیدگان — به خاطر تقوایشان ستم دیده اند. ولی این تقوا خرد شده و شکست خورده و به درماندگی محکم گردیده است. در این صورت این تقوا تقوای ضعیف و بد و سست و غیر مطمئن بوده است. پذیرش ضعف تقوا چون پذیرش رطوبت باران ساده نیست. برای گفتن این که نیکان نه به خاطر تقوایشان بلکه به خاطر ضعفشان شکست خورده اند شجاعت لازمست.

طبیعتاً حقیقت را باید در نبرد با دروغ نشان داد و از آن چیزی کلی و عالی و د و پهل و ساخت. دروغ است که این شیوه کلی و عالی و د و پهل و را داراست. هنگامی که می‌گویند کسی حقیقت را گفته است در وهله اول باید نتیجه گرفت که دیگرانند — خیلی ها یا چند نفر یا یک نفر — که چیزی دیگر گفته اند یعنی دروغ یا کلیات. اما او حقیقت را گفته است. مطلق علی و ملموس و غیر قابل انکار یعنی چیزی که می‌بایست گفت.

اظهار تأسف یا عباراتی کلی از فساد دنیا و سخن راندن با لحنی تهدید آمیز از انتقام روح در آن بخش از دنیا که این امر هنوز مجاز است شجاعت زیادی لازم ندارد. خیلی ها چنان ادای شجاعت در می‌آورند که کوشی هدف توپ قرار گرفته اند و نه دوربین تئاتر. آنان برابر دنیایی که در آن مردم بی آزار را دوست دارند ادعاهائی مبهم و کلی اعلام میکنند. با عباراتی کلی عدالتی را که برایش هیچ نکرده اند می‌خواهند و آزادی دریافت سمشان را از غنیمتی که زمانی دراز در آن سهم بوده اند مطالبه می‌نمایند. برای آنها حقیقت تنها چیزی است که خوب صدا کند. اگر حقیقت خشک و به صورت ارقام و وقایع باشد این چنین حقیقتی دیگر حقیقت نیست و برای آنان مهیج نمیتواند بود. آنها جز واکنشهای بیرونی حقیقت گهوان ندارند. بدبختی بزرگشان آنست که حقیقت را ابد نمی‌شناسند.

خالوات.com

۲ — فهم باز شناختن حقیقت

چون گفتن حقیقت — از آنجا که آنرا در همه جا خفه میکنند — دشوار است به نظر اغلب اشخاص گفتن یا نگفتن آن مساله ایست ساده که تنها به شرافت بستگی دارد. آنان تصور میکنند که

برای گفتن آن تنها شبهات کافی است و مشکل دوم را فراموش میکنند: مشکل کشف حقیقت را. نمیتوان گفت که یافتن حقیقت کار بیست ساده. نخست اینکه چه حقیقتی ارزش گفتن دارد؟ آن نیست مثلا امروز ممالك متدن یکی پس از دیگری برابر چشم دنیا در بدترین نوع توحش فرو میروند. بعلاوه همه کس میدانند که جنگ داخلی که به کمک ترسانترین وسائل صورت میگیرد ممکن است که لاکهان به جنگ خارجی مبدل شود که شاید به جای قاره ما جز صراغه ای به جای نگذارد. بی شک این موضوع حقیقتی است ولی طبیعتا حقایق دیگری نیز وجود دارند. مثلا اینکه صندلی برای نشستن ساخته شده است و یا اینکه باران از بالا به پایین میبارد نه دروغ است و نه اشتباه. بسیاری از شعرا این گونه حقایق را مینویسند. آنان به نقاشانی میمانند که روی کشتی ای که در حال غرق شدن است به رنگ آمیزی "طبیعت بی جان" مشغول اند. مشکل اولی که از آن حرف زدیم برایشان مطرح نیست و با وجود این وجدانی آسوده دارند. بی آنکه بگذارند توانایان باعث ناراحتیشان شوند تا بلویشان را نقاشی میکنند ولی در عین حال فریاد قربانیان نیز مشوشان نمیکند. بپوچی رفتارشان بدبینی "عمیق" در آنها به وجود میآورد که خیلی هم خریدار دارد. بدبینی ای که دیگران با دیدن این "اساتید" و طرز خود فرویشان دلائل بیشتری برای احساسشان دارند. باینهمه تشخیص اینکه حقایق ایشان حقایقی هستند راجع به وجود صندلی و جهت ریزش باران کار ساده ای نیست. معمولا گفته هایشان صدائی دیگر میدهد و کوئی که مربوط به چیزهای اصولی است. زیرا کار هنر درست عبارتست از مهم نمایاندن مطلبی که وی میپردازد.

خالوات.com

تنها با دقت از نزدیک به گفته هایشان متوجه میشویم که فقط میگویند "صندلی صندلی است" و هیچ کس نمیتواند مانع از ریزش باران از بالا به پایین شود. خیلی ها حقیقتی را که ارزش گفته شدن داشته باشد نمیپایند. کسان دیگر خود را وقف کارهای واقعا غمیری میکنند و نه از زورمندان و همه دارند و نه از فقرا و با وجود این به یافتن حقیقت موقت نمیشوند چون شناسایشان کم است. اینان سرشار از خرافات باستانی و اعتقادات معروفي که گذشته شکل زیبایی به آنها داده است میباشد. دنیا برای آنها خیلی پیچیده است. آنچه را که از دنیا شناخته شده است نمیدانند و روابط بین آنها را نمیبینند. به جز شرافت شناسائی هم لازمست که میتوان کسب کرد و متد هم که میتوان آموخت. همه کسانی که در این دوران پیچیدگی و درگرگونیهای بزرگ چیز مینویسند بدانستن دیالکتیک مادی و اقتصاد و تاریخ نیازمندند. این شناختها را میتوان از راه مطالعه کتابها و کارآموزی عملی کسب کرد کافی است که اراده لازم وجود داشته باشد.

بسیاری از حقایق را میتوان از راههای ساده تر - مثلا با استفاده از قسمتهائی از حقیقت یا فرضهای شناخته شده ای که به یافتن حقیقت منتهی میشوند - آفتابی ساخت. به هنگام کاوش برای یافتن حقیقت بهتر است که متدی داشت اما بدون متد و حتی بدون کاوش نیز یافتن ممکن است ولی از این راههای اتفاقی بهیچوجه نمیتوان به تجسمی از حقیقت رسید بدان سان که به انسانها

امکان دهد که بدانند چگونه باید عمل نمایند. آنان که تنها در امور کوچک دقت میکنند نمیتوانند چیزهای دنیا را بکار بردنی و عملی سازند حال آنکه حقیقت را هدف این است و جز این نیست. کسانی که حقایق تنها برای گفتن دارند شایسته انجام این وظیفه - بکار بردنی ساختن حقیقت - نیستند. اگر کسی حاضر به گفتن حقیقت باشد و قادر به شناسائی آن تازه بر سه مشکل باید غلبه کند.

۳- هنر بکار بردنی ساختن حقیقت

خالوات.com

حقیقت گوش به خاطر نتایجی که برای روش علی از آن ناشی میشود لازمست. به عنوان نمونه ای از حقایق که میتوان از آن نتیجه غلط گرفت یا اصلا نتیجه نگرفت ما استنباط رایجی را که بر حسب آن در باره ای از کشورها وضع ناگواری ناشی از وحشیگری حکمفرماست انتخاب میکنیم. بر حسب این استنباط ناسپوئال - سوسیالیسم يك موج وحشیگری است که با قهر پدیده ای طبیعی پارای از کشورها را در زیر گرفته است. بنا بر این استنباط ناسپوئال - سوسیالیسم نیروی جدید و سوسی است در کنار سرمایه داری و سوسیالیسم (و تسلط بر هر دو آنها) بنا بر این نظر نه تنها جنبش سوسیالیستی بلکه سرمایه داری هم میتواندست بدون فاشیسم به موجودیت خود ادامه دهد و غیره... طبیعتا این ادعائی فاشیستی است و یعنی تسلیم شدن برابر فاشیسم. فاشیسم مرحله ایست تاریخی که سرمایه داری وارد آن شده است و بالنتیجه چیز نیست. این حال کهن. سرمایه داری در کشورهای فاشیستی به شکل دیگری جز فاشیسم وجود برد با آن جز به منزله نبرد با سرمایه داری - با عریان ترین و وقیح ترین و زورگترین و دروغ پردازترین شکل سرمایه داری - ممکن نیست. چگونه ممکن است حقیقت را در مورد فاشیسم که طردش میکنیم - گفت اگر بناست چیزی علیه سرمایه داری که آفریننده آنست گفته نشود؟ چنین حقیقتی چه دامنه علی میتواند داشته باشد؟ آنان که ضد فاشیست اند بی آنکه مخالف سرمایه داری باشند و برای "وحشیگریهای ناشی از وحشیگری" زاری میکنند به آنها میمانند که میخواهند که سهمیشان را از گوشت کبابی گوساله داشته باشند اما نمیخواهند که گوساله کشته شود. برای ارضای آنان کافی است که قصاب پیش از تقسیم گوشت دستش را بشوید. اینان با روابط مالکیتی که وحشیگری را ایجاد میکند مخالف نیستند تنها با وحشیگری مخالفند. آنها صدای خود را علیه وحشیگری در کشورهای بلند میکنند که دارای همین نوع روابط مالکیت اند منتها در آنها قصاب هنوز پیش از تقسیم گوشت کبابی دستش را میشوید.

اعتراض به اعمال وحشیانه میتواند در يك وقت موثر باشد: تا هنگامی که شنودگان تصور میکنند که چنین اعمالی در ملکشان امکان پذیر نیست. برخی از کشورها امکان حفظ روابط مالکیت را با شیوه هایی به ظاهر کم خشونت تر دارند. دموکراسی به این کشورها هنوز خدماتی انجام میدهد که معالک دیگر برای آن میباید به جبر متوسل شوند یعنی مالکیت شخصی وسائل تولید را برایشان تضمین میکند. انحصار کارخانه ها و معادن و وجود مالکیت های بزرگ زمین در همه جا

شرایط وحشیانه ایجاد میکند که کمتر بچشم میخورد. همین که دیگر این انحصار را نتوان جز با جبر علنی نگاه داشت وحشگری ظاهر میشود.

برخی از کشورها که هنوز برای نگهداری این انحصارات وحشیانه نه نیازی به دست کشیدن از تضمینهای ظاهری حقوقی دارند و نه به چشم پوشی از بعضی چاشنی ها نظیر هنر و فلسفه و ادبیا به ویژه میهمانانی را دوست دارند که در سخنرانیهایشان کشورزادگاه خود را مضمین به دست کشیدن از این چاشنی ها میکنند. این امر برای آنان در جنگهایی که منتظرشان هستند مفید خواهد بود. آیا باید گفت که آنان – مثلا آنهايي که با بوق و کرنا خواهان مبارزه ای بی امان علیه آلمان اند چون آلمان در دوران ما مبین واقعی بدی و شعبه جهنم و کتاف دجال است – حقیقت را باز شناختند؟ بهتر است که آنان را زبوتان و ابلهان نامید زیرا نتیجه این پرگوئیها این خواهد بود که میباید تمام آنان را با همه ساکنانشان از میان برد چون به هنگام کشتن گاز خفه کن مجرمان را انتخاب نمیکند.

آدم سبک که حقیقت را نمیشناسد با الفاظی کلی و شریف و مبهم افکارش را بیان میکند. با اغتاب از "آلمانیها" سخن میگوید و بر "بدی" زاری میکند و شتونده در مساعدترین حال تازه نمیداند که چه باید بکند. آیا تصمیم بگیرد که دیگر آلمانی نباشد؟ اگر او آدم خوبی شد آیا جهنم از بین خواهد رفت؟ غلبه گوئیهای در باره "وحشگری ناشی از وحشگری" همه از همین نوعند: وحشگری از وحشگری حاصل میشود و به کمک تربیت اخلاقی که خود از تعلیم و تربیت سرچشمه میگیرد از بین میرود. همه این حرفها با الفاظی کلی بیان میشود و هدفش نتیجه ای عملی نیست و در واقع روی خطایش به هیچ کس نمیباشد.

خالوات.com

چنین توصیفهایی تنها چند حلقه از زنجیر ظل را نشان میدهند و برخی از نیروهای محرکه را نیروهای تسلط ناپذیر مینمایانند. این چنین توصیفها مملو از ابهام است و نیروهای پدید آورنده فجایع را بنهان میسازد. با کمی روشنائی فرا دیده میشود که انسانها فاجعه را بوجود میآورند چه در درانی ما زندگی میکنیم که انسان سر نوشت انسان است.

فاشیسم بلیه ای طبیعی که بتوان آنرا از روی "طبیعت" بشر فهمید نیست. اما برای توصیف – حتی برابر بلایای طبیعی – طریقی شایسته آنی وجود دارد. طریقی که از نیروهای رزمندگان انسان باری میخواهد.

در چند روزنامه آمریکائی پس از زمین لرزه ای که یوکوهاما را ویران کرد عکسهائی بود که مناظر ویرانی را نشان میداد. شرح زیر عکسها چنین بود: (Steel Stood) (فولاد خوب به جا مانده است). و در واقع کسی که در اولین نگاه جز خرابی چیزی ندیده بود اکنون پس از دقت به شرح زیر عکسها مشاهده میکرد که بناهای بلند سر جای خود قرار دارند. بین توصیفهایی که از یک زلزله میتوان کرد توصیفهای مهندسان ساختمان دارای اهمیت قیاس ناپذیری است. چون این توصیفها لغزش زمین و قدرت تکانها و گرمائی که آزاد میشود و غیره را به حساب میآورد و امکان ایجاد بناهایی

خالوات.com

را میدهد که برابر زلزله مقاومت کند. کسی که از فاشیسم و جنگ – فاجعه های بزرگی که بلایای طبیعی نیستند – سخن میگوید باید حقیقتی را بپردازد که قابل به کار بردن در عمل باشد. باید نشان دهد که این بلاها فاجعه هایی هستند که به وسیله آنانکه مالک وسائل تولیدند برای کسانی که کار میکنند بی آنکه مالک وسائل تولید باشند ایجاد میشود. اگر قرار است که حقیقت را به طور موثر در باره وضعیت نامناسب گفت باید آنرا به صورتی گفت که امکان شناسائی ظل قابل اجتناب آن را بدهد. ظل اجتناب پذیر که شناخته شد آن وقت میتوان با وضع نامناسب مبارزه کرد.

۴ – شعور کافی برای برگردن کسانی که حقیقت در دستشان موش خواهد بود

عادت باستانی خرید و فروش نوشته جات در بازار عقاید و توصیفات در حالی که نویسنده را از دلوایس در باره سرانجام نوشته اش در آورده است به او چنین نمایانده است که واسطه – ام از مشتری یا کار فرما – همین که اثری نوشته شد آنرا بین همه پخش میکند. نویسنده چنین میاندیشید که: من سخن میگویم و آنکه بخواهد بشنود سخنان مرا خواهد شنید. در واقع نویسنده سخن میگفت و آنها که میخوانستند پول بدهند سخنانش را میشنیدند. سخنان نویسنده به گوش همه نمیرسید و آنهايي هم که گفته هایش را میشنیدند حاضر به شنیدن هر چیزی نبودند. در باره این مساله کلی صحبت شده است که هنوز خیلی کم است. ما در اینجا به ذکر اینکه "برای کسی نوشتن" اکنون دیگر به معنای "نوشتن" تنها شده است اکتفا میکنم. اما حقیقت را هم نمیتوان همین طور به سادگی نوشت. باید آنرا برای کسی نوشت که بتواند از آن استفاده کند. برای گفتن چیزهای خوب باید درست شنید و خوب شنید. شناسائی حقیقت جریان مشترکی است بین آنان که میخوانند و آنان که مینویسند. حقیقت را هم گوینده باید بسنجد و هم شتونده و برای ما که نویسنده ایم دانستن اینکه حقیقت را به که بگوئیم و آنرا از که بشنوم امری اساسی است. در باره وضع بد حقیقت را باید بکسانی بگوئیم که این برایشان بدترین وضع است و هم از آنان باید حقیقت را بشنوم. نه تنها کسانی را که افکاری مشخص دارند بلکه آنان را هم که وضع زندگیشان میبایست چنین افکاری در آنها ایجاد کند مخاطب قرار دهیم. و شنوندگان شما لاینقطع تغییر میکنند. حتی با خود جلادان نیز وقتی که دیگر مزد جلادیشان به موقع پرداخت نمیشود یا اینکه خطر کارشان بسیار است میتوان سخن گفت. دهقانان باور با هر انقلابی مخالف بودند ولی هنگامی که جنگ به قدر کافی طول کشید و سرانشان در بازگشت از جبهه دیگر جایی برای خود در مزارع پیدا نکردند جلب آنان به انقلاب میسر شد.

برای نویسندگان یافتن لحنی که حقیقت باید با آن گفته شود امری است مهم. معمولاً لحنی ملایم – لحن آنان که حتی به يك كس هم آزاری نمیرسانند به گوش میرسد. کسی که در حین بدبختی چنین صدائی را میشنود بدبخت تر میشود. این صدای کسانی است که شاید جبهه دشمنان نباشند ولی از هم زمان نیز به شمار نمیآیند. حقیقت جنگ جواست و نه تنها با دروغ بلکه با کسان مشخصی هم که دروغ را نشر میدهند ستیزه میکند.

خیلی ها که منتظرند از اینکه شهادت گفتن حقیقت را دارند و خوشوقت از یافتن آن و شاید خسته از کوشش لازم برای به کار بردن ساختن با بی صبری تمام منتظرند که آنها که از منافعهشان دفاع میکنند حقیقت را در دست گیرند. آنان به کار بردن مکرهای خاصی را در راه نشر آن لازم میدانند بدین گونه است که غالباً بهره کارشان را از دست میدهند. برای پخش حقیقت در هر زمان سدرحالی که آنها در همه جا خفه و پنهان میکردند - مکر به کار برده شده است. کنفوسیوس در یک تقویم تاریخی ملی دست برد. او تنها چند کلمه را عوض کرد. آنجا که متن میگفت: خان سرزمین کوون "وان" فیلسوف را به خاطر اینکه چنین یا چنان گفته بود به طرف مرگ فرستاد کنفوسیوس به جای "به طرف مرگ فرستاد" نوشت "به قتل رساند" آنجا که متن میگفت: فلان امپراتور در اثر سوء قصد فوت کرد کنفوسیوس نوشت "اعدام شد". به این وسیله کنفوسیوس راه را برای ارزیابی نوی از تاریخ باز کرد.

در زمان ماکسی که به جای "ملت" اهالی و مردمان "میگید و به جای "زمین" ملک" از دفاع از بسیاری از دروغ ها دوری میجوید. وی بدین ترتیب هاله جادویی را از الفاظ کنار میزند. کلمه "ملت" همین نوع وحدت و یگانگی است و منافع مشترکی را میسراند. پس واژه ملت نمیایستی به کار رود مگر هنگامی که صحبت از خلق های متعدد است. چون تنها در این صورت است که میتوان اشتراک منافع را آنهم به زحمت تصور کرد. اهالی یک سرزمین منافع یگانه و متباین دارند. این امر حقیقتی است که خفه میشود. بنا بر این کسی که از زمین سخن میگوید و مزارع را برای بیثباتی و بوهائی مجسم مینماید و از بوی زمین مزارع و رنگ آن سخن میگوید در عین حال از دروغ های حاکمین پشتیبانی میکند. چون بارآوری زمین و عشق انسانها نسبت به آن یا کوشششان مساله نیست. مساله قیمت غله است و بهای کار. کسانی که از زمین بهره مند میشوند آنها نمیستند که غلات را از دل آن بیرون میآورند و بروس بوی مزارع را نمیشناسد. بروس با بوهای دیگری آشنائی دارد. در ضمن واژه درست آن هم "مالکیت ارضی" است چون ریاکاری را دشوارتر میسازد. به جای کلمه "انتظام" در جایی که فشار حکمفرماست باید واژه "اطاعت" را انتخاب کرد چون نظم بدون وجود ارباب هم امکان پذیر است و در مفهوم آن چیزی از ضلایل تراز مفهوم "اطاعت" وجود دارد. و نیز "شایستگی انسانی" بهتر از "حیثیت" است چه به این ترتیب فرد به آسانی از پیش چشم ناپدید نمیکردد.

نیک پیدا است که چه اراذل و اوپاشی برای دفاع از "حیثیت یک ملت" آماده اند و با چه حاتم بخشی این اشباع شدگان، افتخار و حیثیت ملی "بین کسانی که آنان را اشباع میکنند اما خود از گرسنگی میمیرند پخش میکنند. امروز مکر کنفوسیوس هنوز به کار بردنی است. کنفوسیوس به جدای ارزیابیهای نادرست و تاجیه میهنی ارزیابیهای درست را جانشین ساخت. نویسنده انگلیسی توماس مورس کشوری را در کتاب "خیال پرستی" خود توصیف کرد که در آن نظام عادلانه ای حکمفرما بود. کشور مورد توصیف او ملکی که در آن مینست نبود ولی منهای نظام حکومتی اش به آن شباهت زیادی

داشت. لنین که از طرف پلیس تزاری مورد تهدید بود میخواست استثمار و جور و ستمی که به وسیله بورژوازی روسی در جزیره ساخالین صورت میگرفت را بنهد. نام روسیه را با ژاپن و ساخالین را با کره عوض کرد. روش های بورژوازی ژاپن همه خوانندگان را به یاد روش های بورژوازی روسی در ساخالین میانداخت اما جزوه مزبور توقیف نشد چون ژاپن دشمن روسیه بود. بسیاری از مطالب را که نمیتوان در آلمان راجع به آلمان گفت میتوان در باره اتریش گفت. برای گول زدن یک دولت بدگمان مکرهای بیشعاری وجود دارد.

xalvat.com

ولتر با نوشتن شعری بی بند و بار در باره باکره ارلن (ژاندارک) با اعتقاد کلیسا به معجزات جنگید. معجزاتی را که او توصیف کرد حتماً برای باکره ماندن ژاندارک در میان سپاهیان و در دربار و بین کشیشها لازم بود. با طرافت سیکس و توصیف حوادث عاشقانه ای که زندگی پریز و وری و توخالی طبقات حاکم به او الهام داده بود موفق شد که طبقات مزبور را وادار به قربانی کردن مذهبی کند که به ایشان امکان میداد که با چنین هرزگی زندگیشان را بگذرانند. بهتر از این او به این ترتیب امکان داد که از راههای غیر قانونی آثارش به دست آتیهائی برسد که به قصدشان نوشته بود. توانایانی که بین خوانندگانش بودند پخش آثارش را تسهیل و یا تحمل کردند. بدین ترتیب پلیسی را که نگهبان لذات ایشان بود قربانی نمودند. ولوکرس بزرگ به ویژه تاکید مینماید که برای پخش بی دینی اپیکوری روی زیبای اشعارش بسیار حساب میکند.

روشن است که سطح ادبی والای میتواند چون جواز عبوری برای بیان عقاید باشد. گاهی هم اتفاق میافتد که باعث برانگیختن بدگمانی شود. در این صورت لازم است که سطح ادبی عداً پیا آورده شود. این حالت مثلاً در هنگامی است که در قالب پست رمان پلیسی دردهای اجتماع در جاهای پنهانی با تردستی توصیف میشود. چنین توصیفهایی برای توجیه وجود رمان پلیسی کافی است. شکسپیر بزرگ سیک ادبیش را به خاطر ملاحظات سیک تراز این پائین آورد. او به عمد مباحثه بین مادر کوریولان و سرش را - که در حال لشکرکشی به روم بود - با سستی پرداخت نشان دهد که کوریولان اگر از اجرای طرحش منصرف شد نه به خاطر دلالتی محکم یا تأثیری عمیق بلکه برای ضعف سرشتی اش بود که او را تسلیم عادات قدیمی اش میکرد. همچنین در آثار شکسپیر - در خطابه آنتوان برابر جسد سزار - نمونه ای از مکر برای پخش حقیقت میابیم. آنتوان صرا تکرار میکند که پروتوس قاتل سزار شخص شریفی است ولی در عین حال عمل او را تشریح میکند و وصف عمل پروتوس قاتل تأثیری بیشتر از وصف شخص او روی شنوندگان میگذارد. به طوری که وقایع را فصاحتی بیشتر از فصاحت خود بخشید و ناطق خودش نیز با شرح این وقایع قانع میشود.

شاعری بصری که در چهار هزار سال پیش مینست شیوه مشابهی به کار برد. زمان او دوران مبارزات طبقاتی شدیدی بود. طبقه ای که تا آن هنگام حاکمیت را در دست داشت با سختی برابر دشمن بزرگش یعنی توده های استثمار شده از خود دفاع میکرد. در شعر نامبرده حکیمی در

دربار ظاهر میشود و درباریان را به جنگ یا دشمن داخلی میخواند. وی شلوفی ناشی از طغیان طبقات پایین را مفلا و مصرا چنین توصیف میکند:

اینک بزرگان ملو از آه و ناله اند و خردان پراز شادی • هر شهر میگوید توانایان را از میان خود برانیم

اینک در اتاق کاتبان را باز کرده اند و فهرستها را برده اند • بردگان ارباب میشوند اینک حتی پسر شخص محترم را نمیشناسند • فرزند خانم خانه پسر خدمتکار شده است اینک توانگران را به سنگ آسیا بسته اند • کسانی که هرگز روز را ندیده بودند به روشنائی آمده اند •

اینک آبنوس صند و قهای مقدس تکه تکه شده است و درخت صندل مقدس را برای ساختن تخت خواب طعمه دم تیر کرده اند

ببینید کاخ در عرق یک ساعت فرو ریخته است
ببینید بی چیزان توانگر شده اند • ببینید آنکه نان نداشت اکنون صاحب انبار غله است
و این اموال کسی دیگر است که انبارش را پر کرده است
ببینید انسان از تغذیه احساس خوشبختی میکند
ببینید آنکه دانه نداشت اکنون دارای انبارهای غله است و آنکه از بخش غله میزست اینک غله پخش میکند

ببینید آنکه گاو برای کشیدن ارابه اش نداشت اکنون گله ها دارد و آنکه حیوان برای گاو آهش نداشت دارای حیواناتی بیشمار است

ببینید آنکه توانائی ساختن اتاقی برای خود نداشت اینک صاحب یک چهار دیواری است
ببینید مشاوران در انبارهای دانه پناه میجویند و آنکه به رحمت حق داشت سر دیوار بخوابد
اکنون تخت خوابی دارد

ببینید آنکه توانائی ساختن قایقی شخصی نداشت اکنون دارای چندین کشتی است و صاحبش آنها را میگرد و آنها دیگر به او تعلق ندارند

ببینید آنان که صاحب لباسهای متعدد بودند اکنون ژنده پوشند و آنکه برای خود پارچه نمیافت اکنون پارچه ظریف دارد • توانگر در خواب احساس تشنگی میکند و آنکه نه مانده مشکبایش را گدائی میکرد اکنون دارای خمره های آبجواست
ببینید آنکه از نواختن چنگ چیزی نمیفهمید اکنون یک چنگ دارد و کسی که در خانه اش

آزادی خوانده نمیشد اینک موسیقی را میستاید
ببینید آنکه به علت بی چیزی تنها میخوابید اکنون زنان بزرگان را برای هم خوابی میباید •
زنی که روش را در آب نگاه میکرد اینک دارای آینه آن است

ببینید توانایان این کشور بدو نیافتن کاری به دنبال آن میدویند • دیگر حساسی به بزرگان نمیشود • آنکه بی فرمان فرستاده میشد اکنون دیگران را بی فرمان میفرستد •

ببینید پنج نفری را که اربابانشان به دنبال کاری فرستاده اند به اربابان چنین میگویند:
اکنون خودتان به دنبال کارتان بروید ما به مقصد رسیده ایم •

روشن است که این توصیف از بلوائی است که به نظر رنج دیدگان بسیار دلپذیر باید جلوه کند • با وجود این نمیتوان به شاعر ایرادی گرفت • او به صراحت چنین وضعی را محکوم میکند هر چند که از عهده آن خوب بر نمیآید •

khavlat.com

یونان سفید در جزیره ای پیشنهاد میکرد که با در ننگ گذاشتن فرزندان فقرا و فروش گوشتشان چون گوشت قصابی زندگی راحتی برای همسپانش فراهم کند • سفید حساب دقیقی تدوین کرده نشان میداد که با روی نگراندن از هیچ عملی میتوان صرته جوشهای زیادی کرد • سفید به عمد خود را به حماقت میرزد • او از نوعی طرز فکر که خود از آن بیزار بود با حذرت و متذدفاع میکرد آنچنانکه تمام ننگ و فضاحت آن طرز فکر را پیش چشم همه برملا مینمود • هر کس نمیتوانست خود را فزانه تر یادست کم انسان تر از سفید نشان دهد به ویر کسی که تا آن لحظه به نتایج حاصل از برخی عقاید نیندیشیده بود •

تبلیغ برای "تکر" در هر زمینه ای که باشد برای هدف رنج دیدگان مفید است • چنین تبلیغی بسیار سودمند است چه در حکومتهای تحت لوائی استعمار " فکر کردن " عملی پست شمرده میشود • فعالیت های سودمند به حال آنانکه در درجات پایین اجتماع نگاه داشته شده اند فعالیت هایی پست به حساب میآیند • نگرانی مداوم به خاطر برآوردن نیازها و امانتیه افتخاراتی که به رخ آنهاش میکشند که از ملکتی دفاع مینمایند که در آن از کرسنگی میبرند و بی اعتقادی به رئیس هنگامیکه به سوی فاجعه میراند و بی میلی به کاری که شک انجام دهنده اش را سیر نمیکند و اعتراض به وظیفه (رفتاری ابلهانه داشتن) و بی علاقتی نسبت به خانواده هنگامی که از دل بستگی به آن چیزی به دست نمیآید همه اینها پست شمرده میشود • گرسنه ها به پر خوری مشتم میشوند • آنانکه چیزی برای دفاع ندارند بی غیرت لقب میگیرند • کسانی که به ستگران خود مشکوکند به ظنین بودن از زور و توانائی خود مشتم میشوند و آنها که به ازاء کار مزد میخواهند مورد اشتهام تنبلی قرار میگیرند و غیره

تحت لوائی چنین حکومتهایی " تفکر " به طور کلی پست محسوب میشود و شهرت بدی دارد • آنرا دیگر در هیچ جا نمیآموزند و به محض اینکه اظهار وجود کند مورد شکنجه و تعقیب قرار میگیرد •

با وجود این همیشه زمینه هایی باقی میمانند که در آن میتوان بدون جلب کفر به موفقتهای تفکر اشاره کرد • زمینه هایی که در آن استعداد های گوناگون به تفکر نیاز دارند • مثلا میتوان موفقتهای فکر را در زمینه امور نظامی و فنی توصیف کرد • تشکیلاتی که امکان دهد که ذخیره پشم را طولانی کرد و منسوجات ترکیبی ساخت نیاز به تفکر دارد • ساختن غذایه تقلبی و آماده کردن جوانان برای جنگ

نیز محتاج به تفکر است و میتوان آنرا توصیف کرد . از مدح جنگ هدف نسنجیده چنین تفکری میتوان به چابکی پرهیز نمود . بدین ترتیب تفکر - ابتدا در باره بهترین راه انجام یک جنگ - ممکن است منجر به این پرسش شود که آیا چنین جنگی معنی دارد ؟ و پس از آن میتوان به یافتن بهترین راهها برای پرهیز از جنگی بی معنی پرداخت .

طبیعتا طرح این مساله در ملا عام مشکل است . بنا براین هنگامیکه تبلیغات برای تفکر انجام شد آیا ممکنست که از آن استفاده کرد یعنی آماده اش ساخت تا بر روی حوادث اثر گذارد ؟ آری چنین میتوان کرد .

در زمانی چون زمان ما زورگویی - که برای استثمار بخشی (اکثریت) از مردم به وسیله بخشی دیگر (اقلیت) اعمال میشود - با برجا نمیتواند ماند مگر آنکه در مردم نوعی رفتار اساسی در همه زمینهها موجود باشد . کشفی در زمینه جانور شناسی نظیر کشف داروین انگلیسی میتوانست به طور ناکهسانی استثمار را مورد خطر قرار دهد . با وجود این طی مدت زمانی این کشف تنها خاطر کلیسا را مشغول داشت در حالی که پلیس متوجه هیچ چیز نبود . تحقیقات فیزیک دانان در زمینه منطق طی سالهای اخیر منجر به نتایجی شده است که بر رغم همه چیز میتوانست یک سلسله اعتقادات سودمند برای زورگویی وجبر راهب دین کند . هگل فیلسوف رسمی پروس که جذب تجسمات مشکل منطق شده بود روشهای خارج از بهائی در اختیار کلاسیکهای انقلاب - مارکس و لنین - گذاشت . تکامل علوم پیوسته است منتها با آهنگهای نابرابر در بخشهای گوناگون و دولت نمیتواند همه بخشها را زیر نظر بگیرد . مبارزان حقیقت میتوانند محل مبارزه را انتخاب کنند به طوری که از چشم دشمن پنهان باشد . مهم آن است که روش درستی برای تفکر آموخته شود . مدتی که در همه چیز و در همه پدیده ها جنبه متغیر و دگرگونی پذیر آنها را میجوید . حاکمان از تحولات مهم بیزارند . مایلند که اوضاع همان طور که هست باقی بماند . بهتر بود که ماه میاستاد و خورشید گردش خود را ادامه نمیداد حتی به مدت هزار سال اگر امکان نداشت بهتر بود که آنها که شلیک کردند دیگر طرف حق پاسخ به گلوله هایشان را نداشت . برای ایشان لازم است که آخرین شلیک کنندگان باشند . روشی که جنبه های از میان رفتنی را به طور برجسته نشان میدهد وسیله خوبی برای شهادت دادن به رنجبران است . اصل دیگری که باید پیش چشم " پیروزمندان " گذاشت آنست که در هر چیز و در هر وضع تضادی به وجود میآید و رشد میکند . روش مطالعه ای نظیر متد دیالکتیک - حکمت جریان و سیر پدیده ها - میتواند در بررسی موضوع هائی که برای مدتی از نظر حاکمان دور میمانند به کار رود . چنین مدتی را میتوان در زیست شناسی یا شیمی به کار برد اما میتوان بی آنکه رسوائی زیادی به بار آید چنین روشی را برای توصیف سرنوشت اعضای یک خانواده نیز مورد استعمال قرار داد . روابط یک چیز با بسیاری از چیزهای دیگر که در حال دگرگونی جاودانی اند برای مستبدان عقیده خطرناکی است و میتوان آنرا به گونه های مختلف بیان کرد بی آنکه دست آویزی به پلیس داده شود . توصیف تمام شرایط و جریانهای که متضمن شخصی که تنبأ کوفروشی باز میکند میشود میتوان شرایط جدی

به قلدان وارد آورد . با کمی تفکر هرکسی چرای آنرا خواهد فهمید . دولتهائی که مردم را به بدبختی میکشند باید کاری کنند که در این بدبختی مردم به دولت نیندیشند . چنین دولتهائی بسیار از قضا و قدر صحبت میکنند . مفسر بدی اوضاع قضا و قدر است و نه آنها . کسی که سرچشمه این بدی اوضاع را میجوید پیش از آنکه در جستجوش متوجه دولت شود زندانی میگردد . ولی امکان دارد که مخالفت کرد و در کلیات ماند . میتوان با برگویی در باره قضا و قدر مقابله کرد . میتوان نمایاند که سرنوشت انسان ساخته دست انسان است . راههای گوناگونی برای انجام این کار موجود است - به عنوان مثال میتوان داستان مزره ای مثلا در ایسلند - را تعریف کرد . در سراسر دهکده دهن به دهن میگردد که این مزره جادو شده است . یک زن دهائی خود را در جاه انداخته است یک دهقان خود را به دار کشیده است . روزی عروسی ای برپا میشود . پسر دهقان دختری را به همسری میگیرد که چند تنه زمین چبیزیه دارد . طلسم مزره شکسته میشود - در دهکده دربارہ این تحول خوش عقاید مختلفی وجود دارد . بعضی ها آنرا نتیجه سرشت شجاع دهقان جوان میدانند و دیگران علت این تغییر را به زمینهای چبیزیه زن دهقان که زندگی در مزره را ممکن ساخته است نسبت میدهند . اما حتی از تعریف یک منظره هم - هنگامی که در وصف طبیعت آفریده های دست بشر آمیخته شوند - میتوان به همین نتیجه رسید .

برای پیش حقیقت مگر لازم است .

xalvat.com

خلاصه

حقیقت اصلی زمان ما (شناسائی آن به تنهایی مارا پیش نمیرد ولی بدون آن نیز نمیتوان به هیچ حقیقت مهم دیگری رسید) این است که قاره ما در وحشیگری فرو میرود چون روابط مالکیت حاکم بر وسائل تولید را به زیر نگینداری میکنند .

نوشتن جملات شجاعانه ای که نشان دهد که وضعی که در آن فرو میریم وحشیانه است (و البته این حقیقتی است) اگر دلائل فرورفتن در این وضع را به طور روشن از آن نتیجه نتوان گرفت به چه کار میآید ؟

ما وظیفه داریم که شرایط وحشیانه حاکم بر کشورمان و حقیقت را در مورد آن بگوئیم تا انجام کار که منجر به از میان بردن آن شرایط خواهد شد یعنی این روابط مالکیت را دگرگون خواهد کرد میسر گردد . ما باید این حقیقت را به آنتهای بگوئیم که بیش از همه از این روابط رنج میبرند و بیش از همه به دگرگونی آن دل بسته اند یعنی به کارگران و به کسانی که میتوانیم وادارشان سازیم تا با آنها متحد شوند یعنی کسانی که با وجود سهم بردن از سود کار خود مالک وسائل تولید نیستند .

پنجم آنکه باید با مکر عمل کنیم .

این پنج مشکل را باید با هم و در یک آن حل کنیم چون نمیتوانیم حقیقت را در مورد شرایط وحشیانه بگوئیم بی آنکه بقسائیکه از این شرایط رنج میبرند فکر کنیم . هنگامی که در عین این که هر نوع تهدید

ناشی از ترس را مدام کنار میزنیم روابط واقعی را — با در نظر گرفتن همیشگی آتیهائی که حاضرند شناساند حاصل از این کاوش را به کار برند — میجوئیم باید ببینیم که حقیقت را طوری تقدیمشان کنیم که بتوانند در دستشان به سلاحی مبدل گردد و ضمنا با مکر کافی عمل کنیم تا امکان کشف و جلوگیری از این اعمال به وسیله دشمن نباشد *

آینها اصولی هستند که از نویسنده ای که باید حقیقت را بگوید خواسته میشود *

پایان

XXXXXXXXXXXX

xalvat.com

کجروان

روزی گذشت پادشاهی از گذر کسی	فرهاد شوق از سر هر کوی و بام خواست
پرسید زان میانه یکی کودک یتیم	کاین تا بنگ چیست که بر تاج پادشاست
آن يك جواب داد جدا نیم ماکه چیست	پیداست آنقدر که متاعی گران بهاست
نزد يك رفت پیرزنی کوژ پشت و گفت	این اشک دیده من و خون دل شناست
ما را به رخت و چوب شپائی فریفتاست	این گرگ سالهاست که پا کله آشناست
آن پارسا که ده خرد و پلک رهزن است	آن پادشا که مال رعیت خورد گداست
بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن	تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست

پروین به کج روان سخن از راستی چه سود

کوآن چنان کسی که نرنجد ز حرف راست

از شاعر خلق : پروین اعتصامی

ابوالحسن — بنی صدر

در حال رشد؟

عقب مانده؟ عقب نگاه داشته شده؟...

از جنگ دوم به اینطرف مطالعه در احوال و مسائل و مشکلات جامعه انسانی در مجموع و درباره آن قسمت از جهان که مردمش در بجهت تمدن انسانی هنوز نیازهای ابتدائی انسانی را بر نیآورده اند رونق بسیار گرفته است * در سمت پیشرفته نیز بخشهای رشد نیافته موجود است؛ تصویب لایحه کمک به "فرا" در امریکا و وجود بیکاری بازم در امریکا معلوم میدارد که صرف خزانة بدون کافی برای بهتر زیستن نیست * نحوه استفاده از "کنج" به مراتب مهتر از یافتن و داشتن آتست * با وجود این نباید تصور کرد که مسائل هر دو گروه یکسان است * دنیای کم رشد چنان وضع اسف باری دارد که نگو و نترس ... *

xalvat.com

وقتی فاجعه اول بهمین پیش آمد و چتر بازان دانشگاه را خونین نمودند مطابق معمول به جای مسیبان حمله غیر موجه دانشجویان را زندانی کردند و به عو غرباز پیرسان دادگستری بازیرسان نظامی و ماموران سازمان امنیت جوانان آزاده را مورد بازرسی قرار دادند ضمن یکی از همین جلسات بازرسی آقای مامور سازمان مزبور به اینجانب گفت: "یکی از اشتباهات عمده تاسیس و توسعه دانشگاه بوده است * ملکت را این دانشگاه بهم ریخته و اصولا وقتی همه مردم بیسوادند تحصیلات دانشگاهی به چه کار میاید؟ باید تحصیلات عالی را محدود نمود *"

در سال جاری دانشگاه تنها ۲۰۵۰ دانشجو پذیرفت * پیش از آن روز نیز علانی از سیاست تحدید تعلیمات عالی بروز یافته بود و در گوشه و کنار از تعطیل دانشگاه نیز صحبت میشد و قبل و بعد از آنروز باز هم مطالعاتی در باب "جوانان" و "تعلیم و تربیت" و "آموزش حرفه ای" و "چگونگی توسعه و رابطه آن با تعلیم و تربیت" و بالاخره "نقش دانشجویان در کشورهای کم رشد" انجام میشد و میشود * باره ای از این مطالعات منتشر شده است و قسمتی دیگر هنوز در دست مطالعه است *

مسائل ما را به عنوان "عضو جامعه انسانی" و "عضو کشورهای کم رشد" نمیتوان در يك مقاله خلاصه کرد * مسائلی را که در سراسر جهان مطالعه میشود و صدها کتاب و جزوه و مقاله راجع به آنها نشر یافته و میاید نمیتوان لقمه کرد و به دست خواننده محترم داد * بنا براین بهتر است در این مقاله خصوصیات و مشکلات عمده دنیای در حال رشد یا عقب نگاه داشته شده یا ... * و راههای عمده توسعه را که متقالبه است فهرست کنیم و در مقاله ای دیگر به "تعلیم و تربیت و رابطه آن با توسعه و رشد اقتصادی — اجتماعی" و "نقش دانشجویان" بپردازیم *

xalvat.com

سوئد ----- ۲۶ در هزار
هند ----- ۱۳۶ در هزار
شیلی ----- ۱۶۰ در هزار

۲۰ - **گرسنگی و تغذیه ناصی** • نقشه جغرافیائی گرسنگی منطبق است بر نقشه جغرافیائی غذای کم رشد • گرسنگی و تغذیه ناصی به صورت مزمن و مستمر از دیرباز وجود دارد و بزرگترین دشمن مردم کشورهای کم رشد است و عده ترین مانع پیشرفت آنها • اما گرسنگی تنها به صورت مستمر و مزمن محلی نیست • قطعی های دوره ای کم کشتار نمیکنند • به علاوه تنها کم بود مواد غذائی سالانه نیست • باید تجهیزات ضروری برای نگهداری مواد غذائی از فساد هم به آن افزوده میشود • اگر بخواهیم گرسنگی مزمن را به رقم نمایش دهیم باید بگوئیم کم غذای مصرف شده در روز برای هر فرد در دنیای کم رشد کمتر از معادل ۲۰۰۰ کالری است •

۱- به گفته فرانسوا پرو اقتصاد کشم‌های کم‌رشد "اقتصاد نااهم‌آهنی" را آکنده است

وضیح آن کہ :

xalvat.com

• **سرمایه‌گذاران** • سرمایه‌گذاران خارجی در بخش‌های مختلف اقتصادی کشور، به‌ویژه در بخش‌های تولیدی و خدماتی، سرمایه‌گذاری می‌کنند. این سرمایه‌گذاران می‌توانند به‌صورت مستقیم یا از طریق شرکت‌های واسطه، سرمایه‌گذاری کنند. سرمایه‌گذاران خارجی می‌توانند به‌صورت انفرادی یا به‌صورت شرکتی، سرمایه‌گذاری کنند. سرمایه‌گذاران خارجی می‌توانند به‌صورت مستقیم یا از طریق شرکت‌های واسطه، سرمایه‌گذاری کنند. سرمایه‌گذاران خارجی می‌توانند به‌صورت انفرادی یا به‌صورت شرکتی، سرمایه‌گذاری کنند.

عای قوی هر روز ضعیف تر میشود و هر سه گروه در تحت سلطه کامل اقتصاد کشورهای غالب قرار میگیرد
نموذج القائی به وسیله اقتصاد سلط و حدود تحمیلی به مکانیسم توازن و برابری بالانسیه

ویس شانی القای پی‌نتایج سلطه اقتصاد سلط بر اقتصاد تحت تسلط است. نبود توازن ها دائم اقتصاد تحت تسلط را تهدید و مانع توسعه هم‌اکنون آن و به رشد صنعت میشود. و بالاخره میردال چگونگی روابط بین کشورهای رشد یافته و کم رشد را علت عدم رشد میدانند و با توجه به امر تراکم سرمایه در سیستم مبادله آزاد معتقد است که اگر در سطح ملی بتوان با اتخاذ تدابیری از تمرکز زیاد سرمایه جلوگیری کرد و اثرات مبادله آزاد را خنثی نمود در سطح جهانی تا هنگامی که یک دولت

جهانی به وجود نیامده است این کار ناممکن است • چه هیچ مقامی برقراری و اجرای یک سیستم کنترل را نمیتواند به عهده داشته باشد • وضع و حال پریشان اقتصاد های کم رشد به روشنی تمام این واقعیت را نشان میدهد • ثروتهایی که در غرب هر روز بیشتر میشود از سرزمین گرسنگان مایه • میراث بلاین • واقعیت نیز واقف است که صرف تحصیل آزادی سیاسی به فاجعه خاتمه نمی بخشد و بازبهای طبیعی و درتهای بازار در جهت ایجاد رکود و حتی پسرفت اقتصادی ادامه میابد • کشورهای کم رشد در دایره

در حال حاضر ، متاسفانه ، صفحات 33 و 34 در اختیار نیست .

ای، محاط شده اند که راه گریز از آن مشکل است. این کشورها باید در همه زمینه‌ها پیش بروند و برای این کار هم وسائل بسیار محدودی دارند.

اهمیت سئال و لزیم فهم و درک آن ایجاد مینماید که در تعریف توسعه نیافته "دورترین وجهینم که طمای علوم اجتماعی کشورهای غریب چه اندازه از حقایق را ننگه اند و بعضی توصیه هارا چرا میکنند. سئال جمعیت و افزایش سربخ آن در کشورهای کم رشد قاعدتا از اصل علت پیری میکند علت جز فقر و گرسنگی چه میتواند باشد؟ در اروپای قرن نوزدهم چنین بود. تجارب علمی معلوم داشته اند که بین کمبود مواد سفید ای و زیادی زاد و ولد رابطه ای علت و معلولی وجود دارد (کتاب ژئوپلیتیک گرسنگی اثر ژ. دوکاسترو رئیس سابق سازمان جهانی خواربار و کشاورزی) علاوه بر فقر غذایی نبودن هیچگونه وسیله برای گذراندن ساعات فراغت را نیز از جمله علل زیادی زاد و ولد توان شمرد. اما گذشته از این دو عامل که در تحلیل شهابی ناشی از رابطه دو دنیاست یک علت مهم رابطه ای نیز وجود دارد: سرمایه گذاری در کشورهای کم رشد و ایجاد بخشهای صنعتی ای بیگانه از اقتصاد ملی از جانب کشورهای پیشرفته جز به عشق کارگر ارزان چه دلیل دیگری میتواند داشت؟ جای بحث نیست که با شرایط مساوی هیچ سرمایه ای کشور خود را به قصد کشور دیگری که درجه تامین آن هم کمتر باشد ترك نمیکند. بنا بر این سرمایه گذاریها در کشورهای کم رشد باید بازدهی آتندتر بالا داشته باشد که بتواند جبران نابودی اصل سرمایه را هم - که با وقوع انقلابات داخلی بسیار محتمل است - نماید. ماده اولیه ارزان و کارگر ارزانتر است که سرمایه خارجی را جلب مینماید. اما اگر نیروی انسانی فراوان و بیکار وجود نداشته باشد طبیعی است که استخدام کارگر با مزد کم ممکن نشود. تشویق زاد و ولد محتاج فرستادن مبلغ نیست. کافی است که مزدی اندکی بالاتر از سطح درآمد انبوه دهقانان گرسنه این گونه کشورها به کارگران پیشنهاد شود. وقتی پای کار غیر کشاورزی به میان آید و راه درآمد تازه ای عرضه شد خانواده های دهقانی که همواره جز بازو سرمایه ای دیگر ندارند به تپیه بازوهای بیشتری تشویق میشوند. از این گذشته عوامل اقتصاد مسلط به وسیله گروههایی که با آنها اشتراك منافع دارند. احتیاجهای تازه ای میآفرینند که انسان گرسنه خود را ناگزیر از تهیه آن مینماید. برآوردن نیازهای جدید محتاج درآمد جدید و بالتجیه محتاج "بازوان جدید" است. (به این امرزان پل سارتر توجه نموده است در: استعمار و استعمار نو و باز توده ها با صرف همه درآمد های خود برای تامین نیازها از پس انداز برای استهلاك سرمایه (کاو و تخم و...)) باز مینانند و احتیاجشان به بازو به جای دیگر عوامل تولید بازهم بیشتر میشود. به این ترتیب خواننده گرامی ملاحظه میکند که افزایش سربخ جمعیت بی علت نیست و خود ناشی از رابطه با جهان رشد یافته است. بک اما میناند و آن اینکه سرزمینهای نیز وجود دارند که با وجود رابطه استعماری افزایش جمعیشان سربخ نبوده است (نظیر ایران). سربخ نبودن افزایش جمعیت در این کشورها به اصل علت و معلولی خدشه ای وارد نمیسازد چه جلوگیری از توسعه سایر رشته های فعالیت اقتصادی برای

آزاد و فراوان ساختن نیروی انسانی در صورت عملی بودن برای استعمار بسیار مفید تر است چه هم از مشکلات ناشی از افزایش جمعیت پرهیز میشود و هم بازیگانی و ارزان در اختیار است. خاور میانه تا به امروز به علت کمی جمعیت این سیاست استعماری ضد انسانی را تحمل نموده است. به عنوان مثال میتوان گفت که در طول مدتی که شرکت نفت به عملیات اشتغال داشت سراسر دشت خوزستان خشک و سوزان بود و هیچ فعالیت صنعتی قابل ذکری هم به وجود نیامد و رشد نکرد. در دهساله اخیر در پی قیامهای ملی و عسائنهایی ملت های سه قاره عقب نگاهداشته شده سیاست استعمار تغییر پذیرفته و سرمایه فقط متوجه مواد اولیه و تهیه آن شده است به این معنی که سرمایه داران مالك سلط ترجیح میدهند که فقط ماده اولیه به دست آورند و در موسسات صنعتی در کشورهای خود به کالاهای صنعتی مبدل سازند. رشد جمعیت و لزیم تهیه کار برای بیکاران در خود کشورهای پیشرفته و از بین بردن رقابت آزاد در خرید مواد اولیه و به دست آوردن انحصار خرید نیز در این تغییر سیاست بی اثر نیست. بازهم به عنوان نمونه باید گفت که در ایران به هنگام ملی شدن صنعت نفت از ۳۰ تا ۲۲ میلیون تن نفت اخراجی ۲۵ میلیون تن آن در پالایشگاه آبادان تصفیه میشد و حال آنکه امروز از ۸۰ تا ۸۵ میلیون تن نفت استخراجی تنها ۱۷ میلیون تن در آبادان تصفیه میشود.

و چرا اقتصاد کشورهای کم رشد ناهم آهنگه است؟ پیش از پاسخ به این پرسش باید سوال دیگر را مطرح کنیم و به آن پاسخ گوئیم. چرا در کشورهای کم رشد طبقات متوسط رشد نکرده اند و در حال حاضر چه مشکلاتی دارند؟ مانع رشد طبقات متوسط عامل "رابطه" بوده است و کوشش برای ایجاد نوعی طبقه یا طبقات متوسط که بهتر است آنها را عوامل فروش بخوانیم. به عنوان توضیح بهتر میبینم که چگونگی تطور اجتماعی ایران معاصر را - که در کشورهای رشد نیافته عینا نظیر آنرا میتوان دید - سیررسی نمایم: طبقه یا طبقات متوسط ایران در دوره فتحعلی شاه و نیابت سلطنت عباس میرزا به صنعت روی آورد. بهره‌روزی ملی در این دوره کوشش داشت تا با استقرار صنعت استقلال عمل خود را حفظ کند اما این کوشش در اثر رقابت صنایع خارجی و جنگ ایران و روس و اعمال نفوذ سیاسی ناکام ماند. از این زمان به بعد بین دو نیرو تصادم به وجود آمد: بین نیروی بهره‌روزی ملی و نیروی استعمار که کوشش داشت طبقه متوسط را به انقیاد اقتصادی درآورد و به نماینده فروش مبدل سازد. کوششهای "ایرمرز" امریکبر برای رواج صنعت در کشور با توطئه چینی میرزا آقاخان نوری و مادر شاه و با شهادت آن مرز بزرگ ناکام ماند. از آن پس کوشش برای صنعتی کردن کشور نه از جانب دولت بلکه از جانب همین طبقه انجام میشد که همه شکست خورد و به تدریج سرمایه ها متوجه خرید ده و وارد نمودن و به فروش رساندن کالا شد. آن بهره‌روزی که میشد عامل دینامیکش خواند به دست استعمار بسیار ضعیف شد و به عوض ترکیبی از فتوال اداری و بهره‌روزی وابسته قدرت گرفت. اما این قدرت هم از آنجا که به عامل "رابطه" تکیه دارد پشالی است و نه تنها عامل دینامیکش نمیتوان خواند بلکه باید ترمز و مانع تحمیل استقلال

ملی و اجرای برنامه رشد اقتصادی هم آهنگش شمزد . باز در ده سال اخیر استعمار و به خصوص آمریکائیان از اجرای نوعی برنامه اقتصادی در کشورهای کم رشد حمایت مینمایند که منجر به پیدایش طبقه متشکل متوسط و سوداگر شود به طوری که بتوان با تکیه بر روی آن نظام جهانی فعلی را حفظ کرد . در این برنامه رشد رشته‌های فعالیت صنعتی خصوصی مانعی ندارد به شرط آنکه این صنایع به حريم مواد اولیه کشورهای مسلط دست نیازند . نگاهی به برنامه دولت منصور و شش‌ماده کذایی معلوم مینماید که چه کوششی به نفع این طبقه و برای متشکل کردن آن اجرا میشود . ضرر این کار چیست ؟ ضررش اینست که هیچ برنامه اقتصادی مستقل و هم آهنگ قابل اجرا نیست مگر با جلوگیری از فرار و خروج سرمایه های ملی و وسیع تمامی يك ملت . رشد بهره‌روزی سوداگر مانع از وصول به مرحله خیز اقتصادی و داشتن اقتصادی متکی به خود و در عین حال فرار و خروج سرمایه ها از کشور است . منافع خاص بهره‌روهای سوداگر ایجاب مینماید که سایر طبقات رشد نکنند و به همین علت است که برخی از خبره نمایان کشورهای رشد یافته توصیه میکنند که طبقات متوسط سوداگر تقویت شوند . مساله بسیار مهمی که از چشم انداز بعضی از صاحب نظران کشورهای رشد یافته مخفی مانده است مساله " اداره " و نقش سازمان اداری در کشورهای استعمار زده است . آنچه از سازمان اداری می‌آیند نشان دادن کادر و درست تجرید و ناهم آهنگی آن است و کمتر به مناسبات آن با جامعه استعمارزده و قدرتهای استعماری و نحوه ترکیب و ساختمان آن سخن به میان می‌آید . تا هنگامی که بهره برداری از منابع ملی پیش نیامده بود . و بازار و تجارت خارجی کسب اهمیت نکرده بود به عبارت دیگر تا وقتی که بخش مهمی درآمد ها و ثروت حائز اهمیت نبود و کشاورزی و روستاها منبع درآمد عمده گروه صاحب امتیاز به شمار میرفت صرفه در ضعف اداره و بی اثر بودن آن بود به این مناسبت تمرکز اداری معنای امروز را نداشت اما از وقتی که برای استعمار بازار و منابع ملی کشورهای استعمار زده اهمیت پیدا کرد بزرگ مالکان در پی منابع جدید درآمد ناچار از حالت تفرقه و جدانگشتن و به اصطلاح خان خانی بی شکل درآمدند و در سازمان اداری کشور متمرکز شدند . وقتی میشود با يك معامله میلیونها به جیب زد احقاقه است که تنها به درآمد کشاورزی اکتفا نمود . هزارا مایل دوری ضرورت " وضع جدید " متشکل میشود . استعمار و این هزارا مایل که چرخهای سازمان اداری کشورهای استعمارزده در جهت منافع آنان میچرخد ناچار به " ابزار " احتیاج دارند . باید گروهی را یافت که نقش واسطه را بازی نماید . این گروه باید سوداگران وابسته شان نماید زاده مناسبات اداره و جامعه و مناسبات اداره و قدرتهای استعماری است بهیشت و توسعه تحصیلات دانشگاهی که طبعا فرزندان این دو گروه به علت امکاناتی که داشته اند " زان بیش از دیگران برخوردار بوده اند منجر به پیدایش گروه تازه ای شده است که چرخ امر را در جهت استثمار مشترک استعمار و گروه های صاحب امتیاز بهتر و فنی تر به گردش در می‌آورند . جمعی از صاحب نظران کشورهای استعمار زده این سوال را پیش می‌آورند که چرا با آن که سازمان اداری در این گونه کشورها پراز تحصیل کرده ها و درس خوانده ها و فرنگ رفته هاست و پیران

جای خود را به جوانان درس خوانده داده اند هنوز چرخ بر محور سابق میچرخد و اوضاع زبده بدتر میشود . حقیقت آنست که این گونه صاحب نظران توجه ندارند که تضایق را باید در حال حرکت مورد مطالعه قرار داد . بدی و خوبی سازمان اداری پیش از آنکه به خوبی یا بدی اعضا وابسته باشد به مناسبات آن با جامعه مربوط است . امروز این کشورهای استعمار زده نیستند که بر سازمان اداری تسلط دارند و چرخ اداره در جهت منافع آنها گردش نمیکند . این اداره است که سرنوشت ملت و منافع آنرا در اختیار دارد و با آن هر چه بخواهد میکند . گروه های صاحب امتیاز با عضویت در سازمان اداری متشکل شده اند و بر جامعه تسلط تهر آلودی یافته اند . حکومت های دیکتاتوری زاده همین مناسبات و حافظ آنند . آن عده از درس خوانده ها که قبول خدمت میکنند اگر نخواهند از جمله صاحب امتیازان باشند یا ناچارند به ترک اداره و یا محکوم به پیوستن به صف مردمی که فشار زندگی آنان را به اداره کشانده تا فقط " مجری " باشند .

xalvat.com

توجهی به نقش دستگاه های اداری در حکومت ملی دکتر صدق و مطالعه چگونه کودتای ۲۸ مرداد و نیز قیام علیه لومبیا در کنگو معلوم میکند که " اداره " با چه شدتی بر استقلال عمل خنثی عدم استقلال جامعه اصرار دارد . ژان پل سارتر در مقاله ای تحلیلی و مفصل تحت عنوان " اندیشه سیاسی لومبیا " مناسبات اداره (که بزرگ مالکان و سوداگران وابسته و کادرها را دربر میگیرد) با استعمار از طرفی و با جامعه کنگوازی سوی دیگر را عامل ناکامی و قتل لومبیا میداند . در این فرصت مجال بیشتر نیست و ناچار به همین مقدار توضیح بسیم .

و اکنون میتوان توضیح داد که چرا اقتصاد کشورهای کم رشد ناهم آهنگ است ؟ اقتصاد این کشورها ناهم آهنگ است زیرا فعالیتهای عده اقتصاد می توجه سوداگری است . مطالعه بازار زمین در تهران (موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی) معلوم کرد که بدو ن کث سازمان اداری که در این مورد شهرداری تهران است ممکن نبود که این همه سرمایه از رشته فعالیتهای ثمربخش اقتصادی متوجه سوداگری زمین گردد . توضیح آنکه قسمت شهرسازی شهرداری در واقع تحت اختیار زمین خوارا به تهیه نقشه معابر و توسعه شهر نه بادر نظر گرفتن نیازهای جامعه شهری بلکه با توجه به منافع سودا گران مهربارزد و شهرداری از کیمه فتوت جامعه شهری مخارج خیابان کشی و آب و برق و آسفالته و سایر تجهیزات اولیه را میدهد تا به زمینها ارزش دهد و به صاحبان آن نفع رساند . این يك نمونه است و در تمام زمینه های فعالیتهای اقتصادی سازمان اداری به جای آنکه موجب هم آهنگی این فعالیتهای گردد باعث ناهم آهنگیها و ناسامانیهاست . علاوه بر این در کشورهای استعمار زده سرمایه ها به اجبار متوجه فعالیتهایی است که برای قدرتهای استعماری و شرکاء آنان نفع حد اکثر را دارد . این گونه فعالیتهای از آنجا که توجهی به منافع جوامع استعمارزده ندارند از فعالیتهای جا جدا و با آن بی رابطه است . و باز منابع عده ثروت این کشورها در اختیار بهره کشان خارجی است و برای اینکه تا سرحد امکان از تسلط جامعه بر منابع ثروت خودش جلوگیری شود به دهر این فعالیتهای

مردان ولّه توفوف

آندریچ اهل یوگسلاوی است. در سال ۱۸۹۲ در بسنین (Bosnien) به دنیا آمد در زاگرب وین و کراکا درس خواند و در کراتز Graz دکتر شد. بعد از جنگ اول دست به نوشتن داستانهای دراز و کوتاه زد. داستانهای درازش "پل روی درینا" و "والی‌ها و قسول‌ها" و "دوشیزه" نام دارند در سال ۱۹۶۱ جایزه نوبل را در ادبیات گرفت.

آخرهای انقلاب قره دیوری (Karadjordje) (۱) بود که ترکهای اوینس (۲) تصمیم گرفتند که کوهها را از وجود انقلابها بکلی پاک کنند و جاده‌ها را از دست آنها بدر بیاورند. به دنبال این شایعه که سرستان (Serbien) (۳) مجبور به زانو زدن شده است هایدک‌ها (۴) خود بخود عقب می‌نشستند و تا آنجا که میشد خود را دور از جویانها و مخصوصا ترکها نگاه میداشتند ولی ترکها که قصد نابود کردن نطفه انقلاب را داشتند آنها را تعقیب میکردند و تا توی بلندترین کوهها دنبال آنها میرفتند. این فشار اشتیاق ولّه توف (۵) را هم به بسنین (Bosnien) (۶) کشانده بود به حوالی ده خودش که کاملاً نزدیک مرز بود. او پنج سال تمام در سرستان به اسم

۱- قره دیوری یا قره جورج یا دیوری سیاه رهبر انقلاب آزادیخواهانه سرستان بود. دهقان زاده بود و انقلابش علیه سلطه عثمانیها در سال ۱۸۰۴ شروع شد. نخست ترکها را بهیرون کرد و در سال ۱۸۱۲ موفق به تأمین استقلال داخلی برای سرستان شد. در ۱۸۱۳ ترکها دوباره حمله کردند قره جورج فرار کرد و به بخارست رفت و از آنجا به روسیه. در ۱۸۱۵ وقتی پیروزی میلوش (Milos) (بنیاد گزار سلسله Obrenovic) را دید که در سرستان مستقل شده بود مخفیانه به سرستان بازگشت ولی به دستر میلوش کشته شد.

۲- شهرست نزدیک رود درینا (Drina) در سرستان در غرب یوگسلاوی

۳- یکی از جمهوریهای یوگسلاوی است. مرکز بلگراد است. در سال ۱۳۷۱ بخشی از سرستان به تسلط عثمانیها درآمد. به سال ۱۴۵۹ تمام آنرا سلطان محمد دوم پادشاه عثمانی فتح کرد.

۴- به جریکهای قد عثمانی میگفتند. یعنی ولّه توفوفی (اهل ولّه توف)

۵- یکی از دو ناحیه ایست که امروز باهم ایالت هرزگوینیا را تشکیل میدهند. بسنین سال ۱۴۶۳ به دست عثمانیها افتاد.

برده‌ای پولادین کشیده شده است و علاقه تأثیری بر بخشهای دیگر اقتصادی دارند و نوابطی به آنها. اما اقتصاد کشورهای استعمارزده در عین حال دارای نظم است و از قوانین معینی پیروی مینماید. قواعد مسلط بر اقتصاد کشورهای استعمارزده "قواعد سوداگری" است به این بیان که مجموع دستگاه اقتصادی این کشورها را میتوان به دستگاه قره کشی بخت آزمائی مانند کرد یعنی محاسبات احتمالات چنان صورت میگیرد که از مجموع درآمد ملی تنها ۵ تا ۱۰ درصد به عنوان جایزه ۱۱ به جامعه تولیدکننده درآمد و ۹۵ تا ۹۰ درصد به گروه صاحب امتیاز و استعمار خارجی به عنوان نفعتعلق گیرد اگر رشته‌های فعالیت اقتصادی دارای رابطه ای منطقی و هم آهنگی لازم شوند و به طور هم آهنگ رشد یابند تقسیم درآمد به ناچار از صورت فعلی خود بیرون میآید و در عین حال نیز جریان یک طرفه سرمایه از جامعه بمسوی صاحب امتیازان داخلی و از آنان به کشورهای رشد یافته تغییر میکند. به خاطر جریان این گونه سرمایه است که کار در جهان به طرز کنونی تقسیم شده است. تقسیم بین‌المللی کار به این صورت در عین آنکه ناشی از مناسبات استعماری میان کشورهاست خود از عوامل پراکندگی فعالیتهای اقتصادی است و تأثیر خود را هم بر کشورهایی که استقلال سیاسی یافته اند مینهد. سایر مملکتها از قبیل بیسواد و کم ارجی زن و... نتیجه ساختار و ترکیب جامعه استعمار زده و مناسبات استعماری است.

چریک علیه ترکها جنگ کرده بود * زن و بچه اش را هم به آنجا فرستاده بود * حالا خانواده او در سرستان در پناهگاهی زندگی میکرد در حالیکه خود او بدون اینکه با جانی ارتباط داشته باشد محصور بود و با همرزش در باری نیمه خراب بگهای (۷) گرنچج (Grnčid) که اسمش اوپاراک (Oparak) بود و پائین وله تووف (Veletovo) قرار داشت گیر افتاده بود * رفیقش مرد جوانی بود از اهالی آریلی (Arlia) (۸) * آنها کمی سرب و باروت داشتند و خوراک ده روز را * آب هم توی زیرزمین تا زانوهای شان را میگرفت * این بارو که روزگاری شهرتی داشت مال بگهای گرنچج بود * ساختنایی باریک و بلند که دو طبقه داشت و تماماً از سنگ بود و روی یک دامنه غیر محصور قرار داشت * دو جناحش را درختهای آلو و عقیقش را یک حیاط احاطه کرده بود فقط قسمت جلوی بارو محفوظ نبود و از جانب چمنهای که در سرانبری تندی روئیده بودند به دره ویشه گراد (Višegrad) چشم میداخت * یکی دو سال پیش انقلابیها بارو را از پای کوه تتربیکا (Tetrebica) زیر آتش توپ گرفته بودند و طاق آنرا با گلوله آتش زده بودند * از همان وقت که بگهای گرنچج بارو را ترک کردند دیگر هیچگاه به آن باز نگشتند باران و باد و برف آن را به تدریج از شکل میداختند و صیران میساختند * روی دیوارهای د زده آن علف میروئید و در های کوچک از میان در و دیوارهای آن سر در میامورند *
خالوات.com
 حالا اشتیای و آن جوان آریلیه اید را این بارو سنگر گرفته بودند * آنها همه را با تیر و سنگ بند آورده بودند * بارو فقط از دو طرف چند پنجره مرتفع داشت * آنها از این پنجرهها هر کس را که به میدانهای نزدیک برج میآمد بگلوله میبستند * آن ده تترک اویسی که آنها را محاصره کرده بودند اول کارشان را ساده گرفتند اما شبها و روزها گذشت بدون اینکه هاید و کها تسلیم شوند * آنها نمیتوانستند فرار کنند ولی برای ترکها هم مورد به بارو غیر ممکن بود * هاید و کها چنان دوتائی چنان به چالاک میجنبیدند و آنقدر خوب تیراندازی میکردند که ترکها گاهی فکر میکردند که سروکارشان با بیش از دو تاد دشمن است * تا حالا چهارمی آنها هم زخم برداشته بود * ترکها در حالیکه درختهای آلو و سنگها و سنگری را که به همین منظور ساخته بودند حائل میکردند به برج نزدیک میشدند و از اشتیای میخواستند که تسلیم شود * یک دفعه به او قول دادند که میگذارند زنده و سالم * فقط بدون اسلحه * به وله تووف برود دفعه دیگر به او خبر دادند که زن و بچه اش را گرفته اند و اگر فوراً تسلیم نشود آنها را نابود خواهند کرد * اشتیای با همه این حرفها را به خاموشی گوش میکرد و جواب ترکها را با فحش میداد * جوان آریلیه ای سر تا سر روز آواز میخواند و به یک انگشتانش سوت میزد و یا به ترکها دری میگفت * او به تنهایی جای سه نفر سروردا راه میداخت *

۷- بگ عنوانی است برای مالکان بزرگ عثمانی

۸- شهرکی است در غرب یوگسلاوی در سرستان میان رودخانه درین (Drin) و موراوا (Morava)

یکبار یکی از ترکهای اویسی سینه کشان به برج نزدیک شد فقط برای اینکه به باروشا فحش بدهد باروشا جوابش را با فحشهای نا هنجارتری دادند * بعضی از ترکها را اشتیای از صدایشان میشناخت *

- توشی استاموئیچ (Ustmujić) توحه باز همیشه گرسنه؟

و استاموئیچ لجش میگرفت

- روزه درازی گرفته ای اشتیای ولی زیادیت میکنه

- فکر شکم گنده خودت باش غصه مارا نخور ما غذا و مهمات آنقدر داریم که با خود سلطناً

هم بجنگیم

- میدانم میدانم حتماً فکها تا بچال چوب شده اند چون حالا روز سوم است کمداری

یک تکه موم را دندان میزنی

محض تایید حرفهای اشتیای تیری در برج صغیر کشید و گلوله ای با صدای طنین انداز

کنار استاموئیچ که مخفی شده بود به زمین خورد * استاموئیچ رسید آنرا با خنده ای بلند داد *

- ولی عجب تنگی داری اشتیای شنیدم که در تیراندازی استادی ولی این را که به

این خوبی میزنی نمیدانستم حیف که دیویری سیاه زنده نیست و گرنه سپهسالارت میکرد اما او در بلگراد زیر تلاب آهنی آخرین تاله اش را کشید *

- غصه دیویری سیاه را نخور فقط اگر جرات داری کمی دماغت را از پشت سنگرت بیرون بیاور

بدون دماغ میفرستد اویسی پیش زنت *

ساعتی دراز آنها همینطور به همدیگر فحش میدادند و همدیگر را تحریک میکردند *

مخصوصاً جوانک آریلیه ای ذره ای بد هکار کسی نمیشد و همین شهوت مجادله اش با ترکها بود که به قیمت جاننش تمام شد *

روز سوم ملازم (۹) با دو تا از آدمهایش از اویسی آمد * با او تیر انداز خیلی ماهری هم

آمده بود دانیچ (Đanić) نامی از اهالی رگاتیکا (Rogatica) که ترکی بود جوان و بلند قام

و نگاههایش تیره بود * او را پشت یک حائل پنهان کردند و قدری دورتر از او دو ترک اویسی

از مخفیگاه خودشان بیرون آمدند و به قوم و خویشهای جوان آریلیه ای فحش دادند تا او را تحریک

به جنگ کنند * جوانک از پنجره کوچکی که میلههای افقی زیادی داشت جواب ترکها را میداد و آنها

را بهشدت ترین نحو فحشکاری میکرد * دانیچ آنقدر پشت حائل کمین کرد تا جوانک را جلوی

مکسک تفنگش دید و ازای شکاف میان میلههای پنجره که تنگ تراز یک تخم مرغ بود به گوته راست او زد

و مغزش را داغون کرد * اشتیای که طرف دیگر برج را میپایید نوری به طرف جوانک شتافت * جلوی

۹- به کلاتر یا رئیس پلیس ها میگفتند *

۱۰- شهرکی است در جنوب یوگسلاوی نزدیکهای سارییوف (Sarajevo)

او که جانش را از دست داده بود ایستاد روی سینه اش چلیپائی رسم کرد و بلافاصله شروع کرد به سوت زدن و فحش دادن به ترکها تا آنها خیال نکنند که جوانك مرده است . ولی ترکها به موضوعی برده بودند و شادی میکردند :

— اشتهاان تسلیم شو نگذار تو هم به این طرز احمقانه بمیری

— تسلیم شو همدست مرد

— پس کجاست دیگر اصلا بخیخو نمیکند ؟

در باغ آلو ترکها دانه‌دانه را بوسیدند و با دست به پشتش کوبیدند ولی او جدی و شق ورق از وسط آنها رد شد و آنقدر مغرور بود که انگار کار خوبی کرده است . تنگش هنوز دود میکرد . ترکها بادیدن این وضع تصمیم گرفتند طرفهای شب از دو طرف به بارو حمله کنند و اشتهاان را — زنده یا مرده — به چنگ بیاورند اما همان روز صبح زلفو (Sulfo) که ترکی معتبر بود و از اهالی وله توف سفلی سررسید . او به ملازم توصیه کرد که جان هیچکس را به بازی نگذارد و به برج حمله نکند چون اشتهاان اشتهاان است و جانش را گران خواهد فروخت بلکه دروله توف در طایفه اشتهاان میله (Mile) می آید و هست که پیرمردی است تنها و مشهور است که سلیم ترین و داناترین دهقانهاست . او همیشه مورد بزرگداشت اشتهاان بوده است و اشتهاان از او بیشتر از پدر خودش حرف میبرد . این عمو میله را باید آورد و مجبور شد کرد که اشتهاان را قانع کند که تسلیم شود . به او میشود قول داد که برای اشتهاان اتفاقی نخواهد افتاد و بعد همانقدر به این قول وفا کرد که اشتهاان به قلی که سال گذشته به ترکهای اوئیس داده بود وفا کرد .

— به شما بگیم هرچه عمو میله به او بگوید او میکند

ملازم که از این جنگ کوچک با يك هاید وك تنها دلخور بود و به علل شخصی نمیخواست که جریان در اینجا که کنار مرز بود به درازا بکشد و میخواست هرچه زودتر به اوئیس برگرد و پیشنهاد زلفو را پذیرفت و برای اینکه معلوم نشود که بايك دشمن وك تنها تن به مذاکره میدهد یا صدای فوق العاده بلندی بعضی کسی که میباید عمو میله را بیاورد داد زد : این لاشه را فوری بیاور اینجا پیش من .

از آنجا که ولتوف نزدیک بود قراولها زود به خانه عمو میله رسیدند . پیرمرد اول سعی کرد هر طور هست پای خودش را از معرکه بیرون بکشد و راه به کسی ندهد . او گفت که دیگر به مردها بیشتر شباهت دارد تا به آدمهای زنده و اصلا این کارها بیفایده است چون اشتهاان — موقعی هم که مطیع سلطان بود — یک نفعه هم حرف کسی را نپذیرفت چه رسد به حالا که بد نیست عداوت و له شقی میکند . پیرمرد درحالی که خود را بیتر و شکسته تر از آنچه بود نشان میداد میگفت : من از این موضوع شر در نیامم من برای نماز میت خوب نه برای سروصدای هاید وکها . . . خواهش میکنم مرا داخل این کارها نکنید و بگذارید هر جا هستم به راحتی بچیرم .

اما اینها فایده ای نکرد . پیرمرد ناله کتان مثل آدمهای بیمار خودش را حاضر کرد و با قراولها به راه افتاد . میان راه یکی دوبار ایستاد و از قراولها خواست که او را بیشتر دنبال خود نکنند ولی از وقتی که آنها به کتک زدن او دست زدند سرش را به لاکش فرو برد و دست از گله و مقاومت برداشت . او کوتاه و پریده نفس میکشید طوری که انگار سوت میزد و با قدمهای طفلانه و مقطع راه را طی میکرد .

خالوات.com

بعد از تقریباً نیم ساعت به اوباراك رسیدند . در و در بارو ساکت بود . ترکهای کدر باغ آلو پنهان شده بودند خواب بودند و با بدون سروصدا دراز کشیده بودند . بعضیها مشغول خوردن بودند و بعضیها چپ میکشیدند . عمو میله را به انبار بردند . او موی کدر انبار به انتظار ملازم ظاهرا به خواب رفته بود به هر چیز حتی به خفیف صدائی که از خارج میآمد گوش میداد . مدتی که گذشت دوتا اوئیس آمدند و روی علفها کنار دیوار کشتی نشستند . آنها بی خبر از وجود عمو میله در انبار با صدای بلند برای هم تعریف میکردند اگر حقه شان بگیرد میتوانند اشتهاان را به گمراهی تسلیم بپردازند چه به سرش خواهند آورد . آنها از بد رفتاری اشتهاان نسبت به پیرها و بچههای ترك حوالی اوئیس صحبت میکردند و از همین حالا بلاهایی را که میخواستند به قصد انتقام به سراو بیاورند مزه مزه میکردند .

عمو میله به بدون حرکت در حالی که چشمهایش را بسته و زانوهایش را توی دلش جمع کرده بود — مثل يك دهقان سالخورده که در خواب عمیقی است و استراحت میکند — دراز کشیده بود . حالا برایش روشن شده بود که برای چه او را به اینجا آوردند بودند و از او چه میخواستند او به خودش فشار میآورد تا کلمه ای از دهانش خارج نشود . در عین حال این کلمه ها مبدل به تصویرهای زنده و روشن میشدند . او در آنها تمام خواری و آزاری را که ترکها برای اشتهاان — در صورت زنده دستگیر کردنش — در نظر گرفته بودند میدید . گاهی خودش هم خیال میکرد که خواب است و رویای ترسناک و پر معنی میبیند که شاید همین فردا صورت حقیقت پیدا کند . پایان وضع او دراز کشیده و گوشهایش را تیز کرده بود درحالی که رنج میکشید و میانگنی مطلق و هیچان هراسناک درونی این رو و آنور میشد .

فکرها به طرز وحشیانه ای در سر پیرمرد توی هم میرفتند . او با عجله نقشههایی میکشید و دوباره دورشان میریخت . درد و سال گذشته همه چیز سوخته و مرده و سیری شده بود . همین اشتهاان راهم که او پیش از دیگر فرزندان برادرش دوست داشت مدتها بود که او را برای خودش خاک کرده بود . فکر میکرد که از دست رفته است ولی اینکه باید حالا خودش را گول بزند و با قراولهای دروغفروش بدهد که خودش را به دست ترکها بدهد — ترکهای که مسلماً شکنجه اش خواهند کرد و با او بسد رفتاری خواهند نمود — این واقعا که يك نقشه شیطانی بود و لائی بسیار بزرگ برای سز پیر و ناتوان او . او خودش را برای چنین کاری حاضر نکرده بود و نمیتوانست به خودش جرات بدهد که

آزادانه به آن تن بدهد ولی آنها میخواستند ارا مجبور کنند * فکرهای سنگین و بی حرکتی درد آور اورا به عرق ریختن واداشتند * عرق به شکل قطره های بزرگ روی موهای خاکستری سر او که از زیر کلاه پوستیش بیرون زده بود مینشت * دراین وقت زلفو و ملازم یکی از کزیمه ها توی انبار آمدنند عمو میله صبر کرد تا سرش داد بزنند و نگاهش بدهند بعد مثل اینکه در خواب عمیق بوده باشد یکهو با دستپاچی و وحشت زدگی بلند شد با سری خمیده جلوی ملازم ایستاد و به زلفو که کاری را که در پیش دارد برایش شرح میداد گوش داد او باید کنار بارو میرفت روی يك تخته سنگ که خاکستری بود میرفت تا اشتهايان بتواند ارا از بارو خوب ببیند باید از آنجا اشتهايان را صدا میزد و به او سفارش میکرد که تسلیم بشود وگرنه نه تنها عمو میله بلکه زن و بچه اشتهايان را هم خواهند کشت و سر تاسر و له تووف را تبدیل به خاکستر خواهند کرد او باید به کسی که برایش گرانتر است از همه چیزها بود سفارش میکرد که خودش را داوطلبانه و با این شرط که آزارش نرسانند به دست ترکها بدهد این را باید با صدای بلند به اشتهايان میگفت تا او جواب بدهد و حاضر به قبول آن بشود *

"این کار باید بشود میله تاسر و شمشیر تمام بشود تا آن یقیم ها و پیرها که در و له تووف بی می ماند هاند از بین نروند تا اشتهايان تو زنده بماند و به خانه و سر کار خودش برگردد *"

جمله آخر را زلفو با صدای خفیف و مردد گفت پیر مرد در حالیکه معلم بود غرق در فکر های خودش هست به او گوش میداد زلفو دست از صحبت برداشت و میله از نو شروع کرد بخواش کردن ولی صدایش ناتوان و خالی از امید بود "به خدا قسم من به درد این جور کارها نمیخورم من نمیتوانم او به گفته من - این طور که من هستم - دل نمیدهد *

تن او راستی راستی در هم رفته بود پاهاش خم شده بودند دستهاش میلرزیدند او يك ریشك چانه ای کوتاه و خاکستری رنگ داشت يك سیبل داشت و ابروانی که سنگین و مثل ریشش خاکستری رنگ بودند لبهايش اصلا دیده نمیشد چشمهايش را فقط به حدس میشد دید * درست تر است این صورت يك لبخند تشرع آمیز و شکو آلود نقش بسته بود *

ملازم با حرکتی که از روی بی صبری بود آه و ناله ارا قطع کرد و دستمزد داد که پیر مرد را بیرون ببرند *

xalvat.com

پیر مرد پشت سر هم می نالید "آخ... آخ... آخ..."

کزیمه ها ارا از توی باغ زرد آلو تا مخفی گاه آخر پیش بردند آن وقت ارا هل دادند و تهدید کتان گفتند که بگراست به طرف حاشیه زیر برج برود آنجا از سنگ بالا بیرون و چیزی را که به گردش گذاشته اند بگیرد *

حالا او به طرف میدانی که مرصه تیراندازی ترکها و هاید و کهای حصاری بود راه افتاد توی علف ها نرد بانهای که ترکها از شب پیش جا گذاشته بودند افتاده بود آنها بیهدف و کوشیده بودند که با نرد بانها به پنجره های برج برسند * عمو میله از کنار آنها پیچید و آهسته و پرام قدم

های کوچک و محتاطانه به راه خودش ادامه داد * از برج چیزی شنیده نمیشد * وقتی که پیر مرد به سنگ بزرگی که وسط محوطه بایری بود و از بارو سی قدم دور رسید با احتیاط به دور و ور خودش نگاه کرد نگاه سریع و شتاب زده و ترسیده ای به عقیش کرد بعد روش را به سوی برج کرد و چشمش را به پنجره هایی که در بلندی بودند انداخته کمز او هر دم بیشتر خم میشد به کمک دستهايش روی زانوهایش تکیه زده بود طوری که بیشتر حالت تشنست داشت تا ایستادن * خاموشی روزی گرم و نمناک پشت سر او جلوی روی او حکمت میکرد * بعد با صدائی ضعیف و زیرلی داد زد :

"اشتهايان * کی سینه اش را با سرفه باز کرد و بلند تر داد زد :

— هی... هی اشتهايان

به این شکل دوسه مرتبه با صدائی حزن آلود و نازک داد زد مدتی ساکت شد انگار میخواست مطمئن بشود که اشتهايان صدایش را شناخته است و او را از توی برج و از توی مخفی گاه مطمئن می بیند و می شنود * بعد دستهايش را یکهو از روی زانوهایش برداشت قلقتش را راست کرد سرش را بلند کرد گردنش را برافراشت موهایش توی هم ریخت و لباسی که تنش بود جان گرفت دستهايش را بلند کرد دور دهانش لوله کرد و با صدای تازه ای داد زد :

— اشتهايان خودت را زنده تسلیم نکن اصلا تسلیم نشو *

میان ترکها که توی باغ زرد آلو پشت سنگر مخفی بودند و پیر مرد را هیانیدند و با دقت منتظر بودند که او چه میگوید و اشتهايان چه جواب میدهد برای يك آن تشهش به باشد هر کس از خودش میپرسید که آیا درست شنیده است و هر کس در حالی که به گوش خودش شك داشت با چشمهايش در قیافه کنار دستش میکاود ولی در اینجا هم به همان شك بر خورد میکرد * پیر مرد چندین بار پیام خودش را تکرار کرد :

— اشتهايان به من گوش بده خودت را زنده دست ترکها نده این سفارش من است به تو چون میدانم آنها میخواهند با تو چه بکنند *

غافل گیری و سکوت هنوز هم بر ترکها مسلط بود * صدای ملازم که از خشم دورگه شده بود آنها را از ماتی در آورد *

xalvat.com

— بکشیدش آتش بکنید *

آنها یکمرتبه این دستمزد خشم آلود و بیچنده را چنگ زدند و همه یکی بعد از دیگری فریاد زدند : آتش آتش *

آنها اینجوری فریاد زدند ولی هیچکدامشان هنوز تیر نیتداخته بود چونکه هیچکس آماده این کار نشده بود * در آن حال پیر مرد هنوز سفارش خودش را برای مردی که در بارو بود تکرار میکرد که تا آنجا که ممکن است از خودش دفاع بکند و تسلیم نشود * صدای او فقط در اثر سر و صدائی که ترکها راه انداخته بودند نارسا تر شده بود *

— تسلیم نشو اصل... *

اولین تیر غریذ و حرف او را قطع کرد تیر دومی میله را به زمین انداخت * پیر مرد به طرز عجیبی توی خودش فرو رفت و سبک مثل یک برگ درخت به زمین افتاد و میان طغیانی که زیر تخته سنگ بودند ناپدید شد *

ترکها باز هم یکی دو تفنگ به طرف او آتش کردند * اشتها از توی بارود و مرتبه پشت هم جوابشان را داد (حتما یک دفعه با تفنگ خودش و دفعه دیگر با تفنگ جوان آریله ای) این برای روان عمومی میله بود * بعد سکوت برقرار شد *

خالوات.com

ملازم در اطاعت نمیتوانست از زور خشم جلوی خودش را بگیرد دندانهاش را بهم میفشرد خاموش بود و نمیخواست هیچکس را ببیند * پیدا بود که چه طور در درون خودش میلرزد * زلغلو خجالت زده و بهر دلش میخواست توی زمین فرو برود ولو از آنجا که این کار نشدنش بدو ریش را به چپ و راست میکرد و برای همه شرح میداد که قصد او چه قدر خوب و صحیح بوده است ولی هیچکس علاقه نداشت به او گوش بدهد چون هر کس میخواست عاقل تر باشد و موافق پسند ملازم * زلغلو که مختل بود با خودش حرف میزد و هر وقت به آنچه عمومی میله تقدیم کرده بود فکر میکرد خشکین تر میشد *

— ای ای مردم به خودم گفتم برای اینکه کار را طول ندھیم ... به خودم گفتم ... این طور بهتر از همه است اما با چنین ایمان سگی ای کاری نمیشود کرد * ملازم در حالی که آه و ناله زلغلو را قطع میکرد گفت: کاری که شده دیگر شده من به یک آدم دیگر گوش دادم و چیزی را خوردم که خوردنی نیست * بعد از جاش بلند شد صمم و مشل آدمی که خشم خودش را دهنه زده باشد دستور داد دوباره چندان نردبان و دوبار هلف خشک آماده کنند تا بعد از رسیدن تاریکی بتوانند به برج حمله کنند و به کار این هاید یک خاتمه دهند * در کنار همین حوادث گرمای هوا به شدت زیاد میشد صدای گنگ فرش رد از دور به گوش میآمد ابرهای سیاه و تازک از طرف کوستیلیه (Costillje) به طرف کوههای همین حوالی میآمدند و دائما تاریکتر و پتراکتر میشدند * خورشید ناپدید شد بعد یکپو آسمان باختر تیره شد و از میان رطوبت و گرمای روز باد سردی وزید که انگار از دنیای دیگری میآمد * بعد — آن طور که در این ناحیه معمول است — بارانی سنگین و به دنبال آن برق و تگرگ به زمین فرود آمدند از وقتی هم که باد دیگر آرام شد و برق نزد باران به باریدنش ادامه داد بلکه باز هم شدید تر و گذر گیر تر میشد و تمام منطقه را در بخار آب و تاریکی میپچید * آب آتش را خاموش کرد * آب جویها نردبانها را برد * ترکها همگی توی انبار چپیدند * هیچکس پست قرالهای دم در برج را عوض نکرد * هیچکس تهرسید چه بر سر آنها آمده است * به نظر میرسید که همه آنها در اثر آب سمج و باد و ضربت تدرها باید نابود میشدند * ملازم بی حال در گوشه اتاق لغی نشسته بود * طاق اطاعت نم پش میداد و آب زیر سنگها را میشت *

به این طریق همه خود را پنهان کرده بودند و خاموش بودند طوری که انگار زیاد برده بودند که برای چه به این ایستار آمده اند * این وضع تا شب طول کشید * وقتی که باران ریزش هاش کرد و رد و برق سر و صدای خودش را شب باقی ماند تیره و سنگین از خیمس بدون ستاره و مهتاب و آکنده از صدای جویهای که دیده نمیشدند * از خله به برج دیگر نمیتوانست خبری باشد * ملازم دیگر شك نداشت که هاید یک از دستش گرفته است *

روز با یک سحر خیس و یک آسمان صاف و پاک و شسته آغاز شد * از میدانگاهی جلوی برج به سفید و غلیظی بر میخاست و مثل ستونهای سفید بخار به هوا بلند میشد * قراولهای هردو در برج قبل از طلوع روز به اتاق پناه آورده بودند و اکنون خسته و مانده در خواب بودند * ملازم نمیخواست آنها را بیدار کند * او ایمن داشت که هاید یک از رد و برق سوتی که به نهایت درجه انقلاب خودش رسیده بود — استفاده کرده یواشکی گرفته است * برای اطمینان دستور داد که در یک آن از هر چهار طرف به بارو حمله کنند و هاید یک را اگر هنوز در باروست و ادار به جنگ کنند * از پشت سنگر خیمس (هوا ی طوفانی هردو بار طغ خشک را به باد داده بود) گزیه هاشروع به نزدیک شدن به برج کردند * از توی برج هیچکس جوابی نداد * وقتی که داخل آن شدند فقط نخش جوان آریله ای را پیدا کردند * از اشتها خبری نبود *

نخش عمومیو به پای برج و توی گل و هلف ها پیدا کردند * سر هر دو کشته را بریدند و بعد از اینکه تمام برج را از نوک سقف تا پیمایش کاویدند ملازم دستور بازگشت داد * وقتی به اوئس رسیدند ملازم گزارش شکست خود را مطابق واقع به متسلم (۱۱) داد * مدت زیادی آن دو با هم حرف زدند بعد متسلم دستور داد که هر دو تا کله رانک بزنند و آماده شان بکنند و بعد از این که آنها را در برگ خریزهره پیچیدند با یک خورجین پشم بزی به بلگراد نفرستند * در نامه ای که او همراه کله ها فرستاد به والی خبر داد که مرزا را کاملاً امن و امان ساخته است و برای اثبات ادعاش " سر هاید یک پیر اشتها و له نووک را که بزهکاری آید... و بزرگ بود " و همچنین سر کسی را که در شارت و جنایت رفیق و همدست او بود میفرستد *

بدین طریق عمومیو به جای اشتها خود را گرفت و بدین نحو متسلم رئیس خود را فریب داد و ازین راه چیزی که هیچکس فکرش را نمیتوانست بکند اتفاق افتاد * عمومیو به بی آزار بعد از هفتاد و دو سال زندگی دهقانی آمیخته به صلح به اسم هاید یک به قتل رسید و در بالای دیوار قلعه بلگراد کنار سرباهای ونگار گرفته جوان آریله ای سر عمومیو به هم با موهای خاکستری و ریش و سبیل شسته و سیگوش به تماشای گذاشته شد *

خالوات.com

ترجمه: اصغر شیرازی

۱۱ — متسلم خدانیها به فرستاده والی میگفتند که سر کلانتری شهر را به عهده داشت *

بالای صفحه